

Wisdom-driven and Power-driven Narratives, Hero's Rejoining in Iranian stories

Dr. Soussan Jabri¹

Abstract

This study does an archetypal reading of Ghesehaye Irani and examines the process of individuation and how things that form the process happen. The question is how in such a process the hero gets rejoining with anima and animus. Analyzing the content of the Ghesehaye Irani text, first we found the manifestation of archetypes, and then the two-stage nature of the process of individuation - which falls into two categories of Wisdom-driven and power-driven - became known. Findings show that there are complicated links between the hero's ego, or the conscious part, and unconscious parts such as anima, animus, the wise old man, and the shadow. The shadow is of the same nature as the hero, and the unknown, repressed, and challenging part of the psyche. Things that happen in the process of individuation are based on challenges caused by the shadow for the hero. The tales with their bipartite and sometimes epizod structure go through two stages. In the first stage, the hero's effort to join with anima or animus. This symbolizes socialization of the individual in the first half of life. In other stage of rejoining, the hero's join to anima and animus runs up against problems, and to get rejoining with them, he has to have a decisive battle against the shadow. At this point, there are female and male narratives of the realization of individuality. In the female Wisdom-driven narrative, the hero triumphs over the shadow with the guidance and assistance of the wise old man, and gets rejoining with animus, often forgiving and accepting the shadow after he has defeated it. In the male power-driven narrative, the hero still has the guidance and assistance of the wise old man, yet, relying on his power in a head-to-head battle, overcomes the shadow and often kills or drives it away.

Keywords: Archetypal critique, anima, animus, rejoining, Iranian Stories, Wisdom-driven, power-driven.

¹ . Associate Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran. soussan_jabri@yahoo.com

Date of receipt: 2021-08-20, Date of acceptance: 2021-11-10

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

روایت خردمحور و قدرت‌محور، بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی

(مقاله پژوهشی)

دکتر سوسن جبری *

چکیده

این پژوهش به خوانش کهن‌الگویی قصه‌های ایرانی و بررسی فرآیند فردیت و چگونگی رخدادهای شکل‌دهنده به این فرآیند پرداخته است. پرسش این است که؛ در طی فرآیند فردیت، روند پیوند قهرمان با آنیما و آنیموس چگونه است؟ با تحلیل محتوای متن قصه‌های ایرانی ابتدا نمود کهن‌الگوها را یافتیم و سپس دو مرحله‌ای بودن فرآیند فردیت آشکار شد که دوگونه تحقق خردمحور و قدرت‌محور داشت. یافته‌ها نشان می‌دهند؛ من (قهرمان) یا بخش آگاه و دیگر اجزای ناخودآگاه روان چون؛ آنیما، آنیموس، پیرخرد و سایه، پیوندهای پیچیده‌ای دارند. سایه همجنس قهرمان و جزء ناشناخته، سرکوب‌شده و چالش‌آفرین روان است. رخدادهای پروسه فردیت بر بنیاد چالش‌آفرینی‌های سایه برای قهرمان رخ می‌دهد و قصه‌ها هم با ساختار دو بخشی و گاه قصه‌درقصه و همانند فرآیند فردیت هم دو مرحله پیوند و بازپیوند دارند که در جستار پیشرو به آن پرداختیم. افزون بر آن، دو روایت زنانه و مردانه از روند تحقق فردیت داریم؛ در روایت خردمحور زنانه؛ قهرمان با راهنمایی و یاریگری پیرخرد و تکیه بر خردورزی بر سایه پیروز می‌شود و به آنیموس می‌پیوندد و اغلب پس از شکست سایه، او را می‌بخشد و می‌پذیرد. در روایت قدرت‌محور مردانه؛ قهرمان همچنان از راهنمایی و یاریگری پیرخرد برخوردار است، ولی با تکیه بر قدرت و جنگیدن رویاروی بر سایه غلبه می‌کند و اغلب سایه را می‌کشد و گاه می‌راند.

کلیدواژه‌ها: نقد کهن‌الگویی، آنیما، آنیموس، بازپیوند، قصه‌های ایرانی، خردمحور، قدرت‌محور.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه،

ایران. sousan_jabri@yahoo.com

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۵/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۹

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

کارل یونگ در پژوهش‌هایش در ادیان، اسطوره، قصه، رؤیا و کیمیاگری به ناخودآگاه جمعی و ساختار کهن روان بشری پی‌برد و اجزا و محتوی آن را کهن‌الگو نامید. از دیدگاه یونگ: «کهن‌الگوها، الگوهای روانی هستند که در اذهان همه انسان‌ها از بدو تولد وجود دارند و در عمیق‌ترین لایه‌های ذهنی ناخودآگاه جای گرفته‌اند.» (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۱۰).

امروزه نقد کهن‌الگویی بر بنیاد اندیشه‌های یونگ به مطالعه اسطوره‌ها و قصه‌های عامیانه پرداخته‌است، زیرا کارل یونگ ادبیات و هنر را بیان نمادین ناخودآگاه جمعی می‌دانست: «یکی دیگر از انواع معروف تجلی کهن‌الگوها، اسطوره‌ها و افسانه‌های پریان است» (یونگ، ۱۳۷۶، الف ۱۵). بنابراین؛ قصه‌های عامیانه ملل و از جمله قصه‌های ایرانی که بازمانده کهن‌ترین خیال‌پردازی اقوام ایرانی هستند، می‌توانند بازتاباننده ناخودآگاه جمعی باشند.

از دیدگاه یونگ پیوندهای نمودهای کهن‌الگوها در عرصه روان بشری، بیانگر فرآیند طبیعی رشد روان و تحقق فردیت هستند. «فردیت تنها زمانی محقق می‌شود که فرد به آن آگاه شود و با آن زندگی کند» (یونگ، ۱۳۷۷ الف: ۲۴۵). از این روی؛ بازتاب فرآیند فردیت را می‌توان در قصه‌های ملل گوناگون یافت و از این راه به آن آگاه شد و شاهد تحولات روان در عمق ناخودآگاه جمعی شد.

۱-۱. بیان مسأله پژوهش

از دیدگاه یونگ قصه‌ها بازتاباننده کنش‌های کهن‌الگوها یا اجزای روان در فرآیند فردیت هستند. «اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های پریان جلوه ناخودآگاهی کهن و باستانی یا جمعی نوع بشر است و همسانی عناصر متشکله آن‌ها از همین واقعیت ناشی است.» (دلشوی، ۱۳۶۶: ۱۰۵). او در باره محتویات کهن‌الگوها می‌نویسد: «فرآیندهای زیربنایی این

۳۶ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

محتویات غریزی و بدین سبب جهانی و فوق‌العاده کهن‌اند» (یونگ، ۱۳۸۱: ۱۷). بازتاب چگونگی این فرآیند در کاوش کنش‌های شخصیت‌ها در متن قصه‌های عامیانه دیده می‌شود. پشتوانه نظری این خوانش این است که؛ «کهن‌الگوها تقریباً در همه جای دنیا به شکل اجزای ترکیب‌دهنده افسانه‌ها ظاهر می‌شوند» (ن.ک: یونگ، ۱۳۸۲: ۵۹). اکنون برآنیم تا در قصه‌های ایرانی گردآورده انجوی شیرازی که زمینه خوانش کهن‌الگویی دارند، کنش‌های کهن‌الگوهای شخصیت را در طی فرآیند فردیت بررسی کنیم تا تصویری از رخدادهای جاری در ناخودآگاه جمعی پدیدار شود.

از آن‌جاکه این پژوهش بر روی متن قصه‌های ایرانی گردآورده انجوی شیرازی انجام شده، نیازمند پژوهش‌های همسوی در دیگر متون است تا بتواند یافته‌های ویژه خود را تعمیم دهد. زیرا؛ کهن‌الگوها با تمام جهانی بودنشان در روند شکل‌گیری و بیان نمادین‌شان «از فرهنگ، موقعیت جغرافیایی و شرایط تاریخی تأثیر می‌پذیرند» (پیرسون و هیو، ۱۳۸۸: ۲۶).

۲-۱. پرسش پژوهش

در آغاز کنش‌های انگاره‌های کهن‌الگویی شخصیت؛ قهرمان، آنیما، آنیموس، سایه و پیرخرد را در قصه‌ها کاویدیم. بر بنیاد داده‌های قصه‌های ایرانی؛ پرسیدیم؛

• در طی فرآیند فردیت، روند پیوند قهرمان با آنیما و آنیموس در قصه‌های ایرانی چگونه است؟

۳-۱. شیوه پژوهش

شناسایی نمودهای کهن‌الگویی شخصیت به ویژه قهرمان در قصه‌ها کمی دشوار است. برای شناسایی آن‌ها بر بنیاد نظریه یونگ؛ یافتن شخصیت چالش‌آفرین برای قهرمان را

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۳۷

معیار قرار دادیم. زیرا؛ «شخصیت سایه دارای جنسیت مشابه قهرمان است.» (ن.ک: یونگ، ب ۱۳۹۰: ۴۴۳). بنابراین؛ شخصیت چالش‌آفرین را نمود سایه و شخصیت همجنس او را نمود قهرمان، محبوب قهرمان را نمود آنیموس یا آنیما، و یاریگر و راهنمای قهرمان را نمود پیرخرد دیدیم و از این دید به بررسی قصه‌ها پرداختیم.

۴-۱. پیشینه پژوهش

در پژوهش‌های بسیاری از دیدگاه نقد کهن‌الگویی، فرآیند فردیت و شخصیت‌های کهن‌الگویی را قصه‌های عامیانه را بررسی کرده‌اند. جستجوی در سایت ایرانداک، تعداد بسیاری پایان‌نامه در حیطه نقد کهن‌الگویی را معرفی خواهد کرد. از جمله؛ اکبرزاده (۱۳۸۹)، پورکوثری (۱۳۹۶)، پیکانی (۱۳۹۳)، پیروزخواه (۱۳۹۲) چوقادی (۱۳۹۲)، حسینی (۱۳۹۶)، زارعی (۱۳۹۴)، گزمه (۱۳۹۰)، مرادی (۱۳۹۳)، موسوی (۱۳۹۶)، مصداقی بهاری (۱۳۹۰)، یوسفی (۱۳۹۴) و... که تأمل در مطالب پایان‌نامه‌هایشان نشان می‌دهد که پیوند آنیما و آنیموس با قهرمان روایت، از دیدگاه پژوهندگان پروسه پیوسته‌ای فرض شده است.

مقالات بسیاری نیز از دیدگاه نقد کهن‌الگویی یا نقد اسطوره‌ای نوشته شده‌اند که همچنان بر این فرض استوارند که پیوند آنیما و آنیموس با قهرمان روایت، پروسه پیوسته است. از جمله؛ روحانی سراجی و دیگران (۱۳۹۷)، رئیسی سرحدی و دیگران (۱۳۹۸)، شریف نسب (۱۳۹۴) مادیورو، ویلرایت (۱۳۸۲)، جبری و یوسفی (۱۳۹۴)، حدادیان و دیگران (۱۳۹۷)، انوشه (۱۳۸۳) و... را می‌توان نام برد. مقالات بسیاری هم درباره نقد کهن‌الگویی وجود دارد که در آن به موضوع تجلی آنیما در شعر و داستان پرداخته شده است. نکته مهم این است که؛ در این مقالات هم پیوستگی روند پیوند آنیما و آنیموس با

۳۸ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

قهرمان روایت، بدیهی انگاشته شده‌است. از این روی می‌توان گفت؛ پیوند قهرمان با آنیما و آنیموس تا کنون روندی پیوسته انگاشته شده و بدین‌گونه تا کنون به موضوع گسست پیوند و بازپیوند آن پرداخته نشده‌است.

۲. پیوند و باز پیوند قهرمان با آنیما و آنیموس

در نقد کهن‌الگویی از دیدگاه‌های روان‌شناسانه در تحلیل و تفسیر متون ادبی استفاده می‌شود» (ن.ک: مکاریک، ۱۳۸۴: ۴۰۱-۴۰۵). تفسیر روانکاوانه متن با فروید آغاز شد. در ادامه یونگ نیز به تفسیر و تحلیل نمادها و کهن‌الگوهای ناخودآگاه جمعی پرداخت. چون از دیدگاه او؛ «نمودهای کهن‌الگوها در رؤیاها، باورهای عامیانه، آیین‌ها، اسطوره و قصه‌های عامیانه دیده می‌شود» (ن.ک: یونگ، ب ۱۳۷۷: ۱۶۹). بدین‌گونه نقد کهن‌الگویی با پیشگامی خود یونگ شکل گرفت.

از دید یونگ؛ در میان انواع کهن‌الگوها، کهن‌الگوهای شخصیت؛ آنیما، آنیموس، سایه، نقاب و پیرخرد از چگونگی پیوند اجزای ناخودآگاه در فرآیند فردیت سخن می‌گویند. یونگ می‌نویسد: «فرآیند فردیت اصطلاح من برای یکپارچه شدن اجزای روان است» (ن.ک: یونگ، ۱۳۸۳: ۲۳۲). نکته مهم آن است که در طی فرآیند فردیت از پیوند اجزای روان به ویژه پیوند قهرمان و آنیما بسیار گفته شده، اما در باره گسستگی و بازپیوند آنان مطلبی نیافتیم. اکنون با دنبال کردن رخدادهای و تحلیل جداگانه هر قصه به چگونگی پیوند قهرمان با آنیما یا آنیموس در قصه‌های ایرانی می‌پردازیم.

۲-۱. پیوند و باز پیوند قهرمان با آنیما

در نقد کهن‌الگویی به شخصیت‌های قصه‌ها و افسانه‌ها به عنوان نمودهای کهن‌الگویی می‌نگریم و شخصیت‌ها و حوادث قصه‌ها را بیان‌نمادین پیوندها و تقابل‌های کهن‌الگوها

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

۳۹

در عرصه ناخودآگاه جمعی می‌بینیم. نخست به خوانش روایت قهرمانان مرد در قصه‌های ایرانی گردآوریده انجوی شیرازی پرداخته‌ایم.

۲-۱-۱. ملک محمد و دیو یک لنگو

ملک محمد و برادرانش به سفری می‌روند تا برای پدر طوطی و قفس طلا بیاورند. برادران در بیابان رهایش می‌کنند. غروب، شاه مردان می‌آید و او را کمر بسته می‌کند و می‌گوید؛ هر جا درماندی، بگو یا علی. ملک محمد به راه می‌افتد و از آن طرف؛ برادرانش هم به راه می‌افتند تا به شهری می‌رسند. برادران هر چه دارند در قمار می‌بازند و به گدایی می‌روند. ملک محمد با پیرزنی برخورد می‌کند که می‌گوید؛ هر ماه دیویاز مردم یک دختر و هفت من خرما و ده من حلوا جیره می‌گیرد. حالا نوبت پادشاه است. ملک محمد، مولاعلی (ع) را یاد می‌کند و به جنگ دیو می‌رود و دختر پادشاه را نجات می‌دهد. شاه دخترش را به عقد ملک محمد درمی‌آورد.

روز بعد ملک محمد و برادرانش دوباره برای آوردن طوطی و قفس طلا راه می‌افتند و به شهری می‌رسند. پادشاه هفت دخترش را به عقد هفت برادر درمی‌آورد. باز همگی به دنبال طوطی و قفس می‌روند. به قلعه خواهر پریان می‌رسند. ملک محمد مولاعلی (ع) را یاد می‌کند و از دیوار بالا می‌رود. دختر زیبایی به او می‌گوید؛ ما هفت خواهر می‌دانیم شما به دنبال طوطی و قفس طلا هستید. بدان که من و تو همسر می‌شویم. خواهرانم می‌خواهند تو را بکشند و راه فرار را به ملک محمد می‌آموزد. ملک محمد برادران را به نزد همسرانشان می‌فرستد و خود به قلعه بازمی‌گردد. روز بعد کَشکول و سفره و شاخ نفیر درویشی را با اسب و شمشیرش معامله می‌کند و با شاخ نفیر سر درویش را می‌کند و اسب و شمشیرش را پس می‌گیرد. سپس با همان شاخ نفیر سر خواهرهای حسود را

۴۰ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

می‌کند. خواهر کوچک در پیکر مرغی با ملک محمدبه سوی قصر دختر شاه پریان می‌روند. او در خواب است که ملک محمد طوطی و قفس را برمی‌دارد و نشانی خود را به جامی - گذارد. سپس با برادرانش به سرزمین‌شان برمی‌گردند. در راه برادران او را در چاهی رها می‌کنند و به پدرشان می‌گویند که پلنگ ملک محمد را خورد. شاه از گریه بسیار نابینا می‌شود.

ملک محمد در چاه مولا علی (ع) را یادمی‌کند. تاجری او را بالا می‌کشد و به ولایت خود می‌برد و درمان می‌کند. پس ملک محمد راه می‌افتد و به چشمه و درخت بیدی می‌رسد و می‌خوابد. دو مرغ روی درخت از هفت خم خسروی در پای درخت، شفابخشی نابینایی میوه درخت و پوست درخت که اگر به پای ببندند و از هفت دریا بگذرند، پایشان تر نخواهد شد، گفتگومی‌کنند. ملک محمد هفت خم را بیرون می‌کشد. از میوه و پوست درخت می‌چیند و با دختر پریان به سرزمینش بازمی‌گردد. دختر شاه پریان با سپاهش به قلمرو پدر ملک محمد می‌آید و قاصدی می‌فرستد که؛ هر کس طوطی و قفس مرا به این‌جا آورده، باید نشانی‌اش را بدهد وگرنه شاه را سرنگون می‌کنم. شش برادر نمی‌توانند نشانی بدهند و خوراک شیرها می‌شوند. ملک محمد نشانه‌ها را می‌گوید. دختر شاه پریان عاشق او می‌شود و ازدواج می‌کنند و به قصر پدرش می‌روند. با مرهم بید پدرش بینا می‌شود و پادشاهی را به ملک محمد می‌بخشد. (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۱۶۷-۱۸۷).

در این قصه ملک محمد قهرمان، برادران نمود سایه، خواهر کوچک پریان نمود پیرخرد و دختر شاه پریان نمود آنیما است. قهرمان در چندین مرحله با سایه رویاروی می‌شود. در مرحله اول دختر کوچک پریان (آنیما) راهنما و یاریگر شاهزاده است و

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

۴۱

سایه(برادران) را به قهرمان می‌شناساند. برادران او را در بیابانی رهامی‌کنند. در مرحله دوم؛ شاهزاده دوباره رویاروی دیو(سایه) قرارمی‌گیرد. پس از آن برادران او را در چاهی رهامی‌کنند. قهرمان عاقبت به طوطی و قفس طلا دست پیدامی‌کند و با یاری آنیما(دختر شاه پریان) از سایه(برادران) رهایی پیدامی‌کند و سایه(برادران) کشته می‌شوند. این قصه روایت مردانه و دو مرحله‌ای از پیوند و بازپیوند قهرمان با آنیما است.

۲-۱-۲. شاه و پسرش

پادشاهی ناگهانی نابینا می‌شود. ستاره‌شناسان درمانش را خاک پای دختر پادشاه روم می‌دانند. پسر بزرگ با سپاهش به روم می‌رود. در راه به دیوی می‌رسد که تخته سنگی به سویشان پرتاب می‌کند. پسر بزرگ و لشگرش زیر سنگ می‌مانند. پسر دوم هم به همان سرنوشت دچار می‌شود. پسر سوم نقبی می‌کند و دیو را شکست می‌دهد. دیو چند تار مویش به او داده و راه را نشانش می‌دهد. در راه، سه دیو دیگر او را زندانی می‌کنند. پسر موی دیو را آتش می‌زند. دیو نجاتش می‌دهد.

با پهلوانی نقابدار کشتی می‌گیرد که می‌گوید؛ من دخترم و عهد بسته‌ام، هرکس شکستم بدهد، همسرش باشم. پسر با او ازدواج می‌کند و به روم می‌روند. پادشاه روم در ازای خاک پای دخترش می‌خواهد تا اسبی چابک از سرزمینش بیاورد. پسر موی دیو را می‌سوزاند. دیو به صورت اسب سیاهی درمی‌آید. پادشاه روم از خاک پای دخترش به او می‌دهد و او با همسرش به سرزمینش بازمی‌گردند. پادشاه روم از وزیرش می‌خواهد که اسب را بیاورد تا سوارش شود. اسب ناگهان پرمی‌گیرد و به هوا می‌رود و پادشاه را از بالا به زمین می‌اندازد و شاه می‌میرد.

۴۲ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

پسر سوم سرزمین خود می‌رسد و با خاک پای دختر چشمان پدرش شفا می‌یابد. شاه می‌خواهد عروس خود را تصاحب کند. اما دختر نمی‌پذیرد. شاه هم پسرش را کور می‌کند. روزی دو کبوتر روی دیوار، قصه زندگی پسر سوم شاه را می‌گفتند. کبوتر پر زد و رفت و برگی آورد و به چشمان پسر مالید. پسر شفا پیدامی‌کند و پدر را می‌گشود و بر تخت می‌نشیند.» (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۲۰۰-۲۰۲).

در مرحله اول؛ پسر کوچک (قهرمان)، پهلوان نقابدار (آنیما)، دیو (سایه)، پادشاه و کبوتران (نمود پیرخرد) هستند. قهرمان ابتدا با سایه (دیو) درگیری می‌شود. پس از چیرگی بر دیو، سایه به یاور قهرمان تبدیل می‌شود. اکنون دیو در چهره مثبت تداعی‌کننده انرژی حیاتی است.

در مرحله دوم؛ پسر کوچک (قهرمان) زمانی که پدر قصد تصاحب عروس خود (آنیما) را دارد، در تقابل با پدر (سایه) قرار می‌گیرد. قهرمان سایه (پدر) رویاروی می‌شود و شکست خورده و نابینا می‌شود. سپس پسر به یاری کبوتران (پیرخرد) بینایی خود را بدست می‌آورد و سایه (پدر) را می‌گشود. این قصه روایت مردانه و دو مرحله‌ای از پیوند و بازپیوند قهرمان با آنیما است.

۲-۱-۳. باغ سیب

پادشاهی سه پسر و درخت قصر سه سیب داشتند که سه دختر می‌شدند. پادشاه می‌خواست دختران را برای پسرانش عقد کند. دستور داد هر شب یکی از پسرها نگاهبان درخت باشد. دو شبی که نوبت پسرهای بزرگتر بود، خوابشان برد و بیدار شدند، سیبی نبود. شب سوم نوبت ملک محمد بود که دستی خواست سیب را بچیند، او با شمشیر به مچش زد، ولی او سیب را چید و غیب شد. ملک محمد رد خون را گرفت و رسید سر

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

۴۳

چاهی. برادرها به دنبالش رفتند. دو برادر بزرگتر نتوانستند داخل چاه بروند. ملک‌محمد در چاه رفت و دید سر دیوی روی زانوی دختری است. دختر گفت: من همان سیم و دیوها سه برادرند. خواهران من پیش آنها هستند. تا دیو خواب است او را بکش. اگر بیدار شود، تو را می‌کشد. ملک‌محمد دیوها را کشت. دو تا از دخترها را بالا فرستاد. دختر کوچک‌تر گفت: اگر من بروم، برادرهایت تو را بالا نمی‌کشند. پس اگر تو را بالا نکشیدند، یک دستاس طلا هست که اگر بچرخانی مروارید و یاقوت بیرون می‌ریزد. اگر صندوقچه طلا را باز کنی، خروسی بیرون می‌آید، که از نوکش زمرد می‌ریزد. اگر خواستند مرا عروس کنند، من دستاس و صندوقچه می‌خواهم. اگر تهیه کردند، معلوم می‌شود تو از چاه بیرون آمده‌ای. اگر تو را پایین انداختند، هفت طبقه می‌روی زیر زمین. آنجا روز شنبه دو گاو سفید و سیاه با هم می‌جنگند. اگر پریدی پشت گاو سفید می‌آیی روی زمین و اگر پریدی پشت گاو سیاه، باز هفت طبقه دیگر می‌روی زیر زمین. ملک‌محمد دختر را بالا فرستاد. برادرها در چاه رهایش کردند. هفت طبقه زیر زمین رفت و بیهوش شد. برادران به پدرشان گفتند: ما ملک‌محمد را ندیدیم. دیوها را کشتیم و دختران را نجات دادیم. عاقبت گاوها آمدند. ملک‌محمد به اشتباه پرید پشت گاو سیاه و هفت طبقه دیگر رفت زیر زمین. به بیابانی رسید. از گاوپاری خوراک خواست. گاوپار گفت: بیا سخم بزن تا برایت نان بیاورم. صدایت را بلند نکن، شیرها هم گاوها و هم خودت را می‌خورند. ملک‌محمد شیرها را گرفت و به خیش بست. گاوپار نان آورد. ملک‌محمد آب هم خواست. مرد گفت: آب نیست. در چشمه‌های بزرگی خوابیده. روزهای شنبه یک دختر و مقداری غذا می‌برند تا ازدها تکانی بخورد و مردم قدری آب بردارند. فردا نوبت دختر پادشاه است. ملک‌محمد رفت و ازدها را دونیم کرد. پادشاه گفت: به پاداش خدمت، چه می‌خواهی؟ ملک‌محمد

۴۴ *دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی*، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

کمک خواست. پادشاه گفت: اگر بتوانی بچه‌های سیمرغ را نجات بدهی، شاید برایت کاری کند. ملک محمد به پای درخت سیمرغ رسید، دید ماری از درخت بالا می‌رفت. مار را دو نیمه کرد، نیمی به بچه‌های سیمرغ داد، نیم دیگرش را زیر سرش گذاشت و خوابید. سیمرغ چشمش به ملک محمد افتاد. سنگی برداشت، اما جوجه‌هایش مانع شدند و ماجرا را بازگو کردند. سیمرغ چند پر به او داد و گفت؛ هر زمان کاری داشتی یکی را آتش بزن. عاقبت ملک محمد به شهرش رسید. شنید که عروسی برادرانش است و دختر کوچک هم به عقد شاه درمی‌آید. شاگرد زرگر شد. غلامان شاه آمدند و یک صندوقچه و یک خروس طلا خواستند. زرگر گفت؛ کار من نیست. ملک محمد گفت؛ من می‌سازم. پر سیمرغ را آتش زد تا برود دستاس و صندوقچه را بیاورد. زرگر صندوقچه را به دربار برد. دختر دانست؛ ملک محمد برگشته. کنیزش را فرستاد دکان زرگر. ملک محمد به کنیز گفت: موقعی که از حمام بیرون می‌آیند، من سیاهپوش سوار بر اسب سیاه او را می‌دزدم. ملک محمد عروس را دزدید و از شهر دور شد. پر سیمرغ را آتش زد؛ سیمرغ قشونی فراهم کرد. به پدرش پیغام داد یا آماده جنگ باش یا پادشاهی را واگذار کن. در جنگ برادرانش را اسیر کرد. پادشاه پیام صلح داد. ملک محمد پیروز به قصر وارد شد و نقاب برداشت. پادشاه پسرش را شناخت و به پادشاه شجاعتش، او را بر تخت نشانید و ملک محمد با دختر کوچک عروسی کرد.» (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۲۰۵-۲۱۳).

در این قصه ملک محمد نمود قهرمان، دیوان، برادران و اژدها و مار و شاه نمودهای سایه هستند. دختر کوچک نمود آنیما و سیمرغ پیر خرد. در مرحله اول پیوند با آنیما، دختر کوچک (آنیما قهرمان را در مبارزه با سایه (دیو) یاری می‌کند.

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازیونند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۴۵

در مرحله دوم بازیونند با آنیما، آنیما (دختر کوچک) قهرمان را با آموختن راهکارهای رهایی در مبارزه با نمودهای سایه (شاه، اژدها، مار و برادران) یاری می‌کند. در این قصه نمودهای سایه جز شاه، به دست قهرمان کشته می‌شوند.

این قصه هم روایتی مردانه دو مرحله‌ای از پیوند و بازیونند قهرمان با آنیما است.

۲-۱-۴. سه برادر

برادر ثروتمند سه پسر و برادر تهیدست تنها دختری داشت. پسرها خواستار دختر بودند. دختر و پسران بزرگ شدند. برادر تهیدست گفت: پسران تو خواستار دخترم هستند؛ بگو دخترم را به کدامشان بسپارم. ثروتمند به پسرانش گفت: هر یک صد تومان و یک اسب بگیرد و بروید. هر کدام که با فتح‌نامه برگشتید، دختر آن اوست. سه برادر رفتند تا به سه‌راهی رسیدند و هر کدام به راهی رفتند تا به شهری رسیدند که دلارام پادشاه آن بود. نگهبانان غریبه‌ها را نزد دلارام بردند. دلارام به برادر بزرگتر گفت: ما باید کشتی بگیریم، اگر پیروز شدی، همسرت خواهم شد. پسر را شکست داد و اسب و پولش را گرفت. او ناچار شاگرد یک هلیم‌پز شد. روز دوم برادر میانی شکست خورد و ناچار سقا شد. روز سوم پسر کوچک بر دلارام پیروز شد، دلارام همسرش شد. دلارام هرگاه شکست می‌خورد، گاو قهوه‌ای نزد سرخ‌عیار می‌فرستاد تا پیروز را بکشد. گاو را به پسر داد تا بفروشد. کسی نخريد تا سرخ‌عیار آمد و نودوپنج تومان خرید و گفت: بیا تا پنج تومان دیگر را بدهم. پسر قصدش را فهمید و فرار کرد و به خانه پیرزنی رسید. سرخ‌عیار خواستگار دختر پیرزن بود. پسر گفت: لباس دختر را بده، من بیوشم. سرخ‌عیار آمد، بگو: دخترم را به تو می‌دهم. لباس را پوشید و همسر او شد. شب سوم سرخ‌عیار نزد همسر رفت. همسر پرسید: سرخ‌عیار این دستگاه چیست؟ گفت: دشمنانم را با این می‌کشم. گفت: انگشت

۴۶ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

مرا به آن بده. سرخ‌عیار گفت: باشد، اما هر موقع گفتم نچرخان، نچرخانی. او آنقدر چرخانید تا سرخ‌عیار نیمه‌جان شد و بازگفت: بقیه پول گاو را می‌دهی؟ سرخ‌عیار شناختش. خبر به دلارام رسید. پسر لباس طیب پوشید. دلارام پول داد و گفت: بیمارم را خوب کن. پسر سی‌ونه شب از او مواظبت کرد. شب چهلم سرخ‌عیار را چرخانید تا نیمه‌جان شد. باز خبر به دلارام رسید. پسرگفت؛ بیمارم را خوب می‌کنم، به شرطی چهل نگهبان به من بدهی و اگر الاغم را بدزدند پولش را بدهی. دلارام پذیرفت و شب چهلم، همه را کشت و سرخ‌عیار را چرخانید و در چاه انداخت. دلارام همه چیز را فهمید. پس همراه پسر با دو شتر زر به بازار رفتند پسر برادرانش را دید. گفت: ماهی هزار تومان می‌دهم، به شرطی مهر غلامی به بازویتان بزنم. برادران به راه افتادند و باز به همان تخته سنگ رسیدند و از برادر گمشده یادکردند و گریستند. گفت: من برادر کوچک‌تان هستم. برادران او را به چاه انداختند و با همسرش به قصر بازگشتند. همسرش گفت: من چهل روز عزادار شوهرم خواهم بود. قافله سالاری، پسر را نجات و اسب و سلاح به او داد. پسر رفت تا به قصر پدر رسید و جشن عروسی برادرانش را دید و فهمید که همسرش را نیز عقد کرده‌اند. دو برادرش سوار به دور میدان می‌گشتند. تیری رهاکرد و هر دو را کشت. پدر او را زندانی کرد. پسر گفت: پدر آیا به عهد خود وفا نمی‌کنی؟ من همان پسر کوچک توام. فتح‌نامه مال من است، چرا دختر را به آن‌ها می‌دهند؟ گفت: نشانی فتح‌نامه چیست؟ گفت: مهر غلامی من بر بازوی برادرانم. پدر ماجرا را فهمید. پسر کوچک را از زندان بیرون آورد و دلارام و برادرزاده‌اش را هم به عقد او درآورد. (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۴۰۰-۳۹۴).

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

۴۷

این قصه دو اپیزود (قصه در قصه) دارد. پسر کوچک نمود قهرمان، برادران نمود سایه، دخترعمو نمود آنیما، دلارام نمود آنیما، سرخ‌عیار همجنس پسرکوچک و نمود دیگر سایه، و پیرزن نمود پیرخرد است.

در مرحله اول، قهرمان با آنیمایی (دلارام) پیوند می‌یابد که رفتار مردانه دارد و بازتاب آنیمای سرکوب‌شده است که کنش‌های همانند سایه دارد. قهرمان (پسر کوچک) در جدال با آنیمای سرکوب‌شده پیروز می‌شود. این بار با سایه (سرخ‌عیار) رویاروی می‌شود و با یاری پیرخرد (پیرزن) پیروز می‌شود و سایه (سرخ‌عیار) کشته می‌شود. این‌جا پیوند میان قهرمان و آنیما (دلارام) پدیدار می‌شود.

در مرحله دوم قهرمان با نمودهای دیگر سایه (برادرانش) به سازش می‌رسد و می‌خواهد که همراه دلارام (آنیما) و برادران (سایه) به سرزمین پدری بازگردد. اما سایه (برادران) قهرمان را به چاه می‌اندازد. سایه (برادران) می‌خواهند، نمود دیگر آنیما (دخترعمو) را تصاحب کنند. قهرمان (پسر کوچک) با سایه (برادرانش) می‌جنگد تا آنیما (دخترعمویش) را بدست آورد. سرانجام سایه (برادران) به دست قهرمان کشته می‌شود و قهرمان به وصال دخترعمو و دلارام و بازپیوند با آنیما می‌رسد. این قصه نیز روایت **مردانه** و دو مرحله‌ای را نشان می‌دهد.

۲-۱-۵. گل به صنوبر چه کرد؟

روایت اول: ثروتمندی دستور داده بود تا هیچ‌گاه تنها پسرش را به باغ نبرند. پسر بزرگ شد و درغیبت آن‌ها به باغ رفت و به دنبال آهوایی از باغ خارج و وارد قلعه شد. دختری از جلد آهو بیرون آمد. پسر از او خواستگاری کرد. دختر او را به زیرزمین‌های قلعه برد و گفت: اگر وصال می‌خواهی، شرطم را بپذیر و پاسخ‌ده و گرنه کشته می‌شوی. پسر پرسید:

۴۸ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

این سرهای بریده چیست؟ گفت: خواستگاران‌ی که نتوانستند پاسخ بدهند. پسر ناچار پذیرفت. دختر گفت: گل به صنوبر چه کرد و صنوبر به گل چه کرد؟ پسر گفت: یک هفته مهلت بده و از قلعه بیرون آمد و رو به بیابان نهاد و زیر درختی خواب و بیدار بود که یکی از سه کبوتر بالای درخت گفت: خواهرها! این پسر گرفتار عشق دختر پریزاد شده و دختر پریزاد سرگذشت گل و صنوبر را خواسته. این جوان باید راه راست پیش بگیرد و وارد شهر شود و به خانه گل برود. دکان قصابی گل کنار دروازه شهر و سگی با قلاده طلا پاسبانش است. پسر به پیری رسید که پری به او داد و گفت: هر وقت درمانده شدی، این پر را آتش بزنی، مرغی تو را نجات خواهد داد. غروب گل قصاب روانه خانه شد و جوان به دنبالش رفت. قصاب گفت: چه می‌خواهی؟ پسر گفت: غریبم و جایی ندارم. قصاب گفت: من اگر کسی را به خانه ببرم، صبح سرش را خواهم برید. پسر پذیرفت. موقع شام قصاب اول غذای سگ را داد و بعد باقیمانده غذای سگ را جلوی زن زیبایی در قفس گذاشت. پسر ماجرا را پرسید و قصاب گفت: ای جوان نام من گل و آن زن صنوبر. عاشقش بودم و خیانت کرد. با کمک سگ، خائن را کشتم و زن را زندانی کردم. صبح قصاب گفت؛ آماده کشتن شو. جوان پر را سوزاند. سیمرغ، او را به قلعه دختر پریزاد برد و پر دیگری به او داد.

جوان ماجرای گل و صنوبر را برایش نقل کرد. دختر شنیده بود که هرکس سرگذشت گل و صنوبر را بگوید، به او وفادار نخواهد ماند. جوان تصمیم گرفت، انتقام کشتگان را بگیرد. پر سیمرغ را آتش زد و گفت؛ دختر پریزاد را ببر و در کوه رهاکن. سپس همه ماجرا را برای پدر و مادرش تعریف کرد و تا زنده بود از زنان گریزان بود. (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۴۳۶-۴۲۹).

این قصه دو اپیزود (قصه در قصه) دارد که دو قصه مستقل هستند. در قصه اول؛ آهو یا دختر پریزاد نمود آنیما، پدر و مادر پسر نمود پرسونا، کبوتر و سیمرخ هم نمود پیرخرد هستند.

در مرحله اول آنیمای سرکوب‌شده (پریزاد) را می‌بینیم. پرسونا (پدر و مادر) با ممانعت پسر از رفتن به باغ او را از آنیما دور نگاه داشته‌اند. آنیمای سرکوب‌شده (پریزاد) دست به نابودی سایه‌های قهرمان (خواستگاران) می‌زند. پس از آن قهرمان که شاهد مرگ سایه یا قدرت حیاتی است، دچار همذات‌پنداری با سایه شده و بدین‌گونه پیوند با آنیمای سرکوب‌شده (پریزاد)، او را دچار چالش‌های بی‌سرانجامی می‌کند که منجر به گریز از آنیما (پریزاد) میشود.

در مرحله دوم و بازگشت قهرمان به نزد آنیما (پریزاد) شاهد نابودی آنیما به دست قهرمان هستیم. نابودی آنیما مانع بازپیوند قهرمان با آنیما می‌شود و اجزای روانش پراکنده می‌مانند. بنابراین؛ قهرمان انتقامجو با کشتن پریزاد (آنیما) و بازگشت به سوی پرسونا (مادر و پدرش) و رویگردانی از ازدواج، برای همیشه از تحقق فردیت خویش ناتوان باقی خواهدماند. این نمونه‌ای کمیاب از روایت مردانه از بازپیوند با آنیما است. همچنین با نابودی سایه (کشتن خواستگاران) روبرو هستیم اما نه به دست قهرمان بلکه به دست آنیما. در قصه دوم؛ گل نمود قهرمان، صنوبر نمود آنیما و کبوتران نمود پیرخرد هستند. در مرحله اول پیوند با آنیما، گل و صنوبر همسر می‌شوند.

در مرحله دوم بازپیوند با آنیما؛ آنیما (صنوبر) با خیانت به گل، قهرمان را با چالش درونی روبرو می‌کند. در این قصه هم ناتوانی قهرمان در بازپیوند با آنیما (صنوبر) و راندن آنیما (زندانی کردن صنوبر در قفس) روبرویم. بنابراین؛ قهرمان از دست‌یابی به فردیت

۵۰ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

محروم می‌ماند. این هم نمونه کمیاب دیگری از روایت **مردانه** از فرآیند ناموفق تحقق فردیت است.

۲-۱-۶. پسر خارکن و ملا بازرجان

پیرمرد خارکن به تنها پسرش گفت: من دیگر پیرم و ناتوان. پسر روانه خارکنی شد. خسته در سایه دیوار قصر خوابید. دختر پادشاه عاشقش شد و دانه مرواریدی روی صورتش انداخت. پسرک بیدار شد و دختر چند دانه مروارید به او داد و گفت: به پدر و مادرت بده. پسر مادرش را به خواستگاری فرستاد. شرط پادشاه آموختن رمز ملا بازرجان بود.

اگر کسی رمز ملا بازرجان را می‌آموخت، کشته می‌شد. پسر خارکن پذیرفت و شاگرد ملا شد. دختر ملا عاشقش شد. گفت؛ هر وقت پدرم گفت بخوان، در جواب بگو سفیدیش را بخوانم یا سیاهیش را؟ بیشتر جواب نده، آن وقت تو را آزاد می‌کند. پسر رمز را آموخت و بازگشت. گفت: پدر من اسبی می‌شوم تو مرا بفروش و افسارم را پس بگیر. بار دوم گوسفندی شد. پدرش برد تا بفروشد. در بین راه ملا بازرجان آنان را شناخت. پول زیادی به خارکن داد و گوسفند را با افسارش خرید و به خانه برد و به دخترش گفت؛ چاقوی تیزی بیاور. دختر گوسفند را شناخت. گفت: چاقو را پیدانمی‌کنم. ملا گفت: بیا گوسفند را نگهدار تا چاقو را پیداکنم. دختر پسر را فراری داد. ملا ناراحت شد، وردی خواند و گرگی شد و به دنبالش رفت. پسر سوزن شد، ملا کمویی (الک یا غربال) شد. پسر کبوتری شد، ملا باز شکاری شد. پسر اناری شد و باغبان قصر آن را چید و به خدمت پادشاه برد. ملا درویشی شد و در قصر شروع به خواندن کرد. گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: انار. به پادشاه گفتند؛ درویش انار می‌خواهد. پادشاه ناراحت شد و انار را به زمین

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

۵۱

زد. انار شکست و به اطراف پاشید. درویش خروسی شد و دانه‌ها را جمع کرد. تنها یک دانه که جان پسر در آن بود، زیر پایه تخت پادشاه مانده بود. همان دانه انار روباهی شد و خروس را گرفت. عاقبت خروس به صورت ملا بازرجان و روباه به صورت پسر خارکن درآمدند. پادشاه تعجب کرد. پسر گفت: پادشاه‌ها شما خواستی رمز ملا را یادگیرم. هم آموختم و هم ملا را آورده‌ام. پادشاه که دید پسر خارکن به عهدش وفا کرده، دخترش را به عقد او درآورد. تاج شاهی را هم بر سرش گذاشت و ملا بازرجان را هم بخشید. (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۴۱۳-۴۱۹).

پسر خارکن نمود قهرمان، دختر پادشاه نمود آنیما، دختر ملا بازرجان نمود پیرخرد و ملا بازرجان نمود سایه است.

در مرحله اول پیوند قهرمان (پسر خارکن) با آنیما (دختر پادشاه) بدون چالشی پیش می‌آید. در مرحله دوم و بازپیوند با آنیما، قهرمان با شرط آموختن راز سایه (ملا بازرجان) روبرو شده است. دختر ملا بازرجان (پیرخرد) عاشق پسر خارکن می‌شود و نمود سایه (ملا بازرجان) را به قهرمان می‌شناساند. سایه (ملا بازرجان) شخصیت پیچیده‌ای است و قدرت پنهان شدن و پیکرگردانی دارد اما قهرمان نیز توانمندی‌های سایه را آموخته است. حال قهرمان و سایه از توان پیکرگردانی و پنهان ماندن برخوردارند. پیکرگردانی‌های سایه، نمود قدرت پنهان سایه است که در یک لحظه غفلت ناگهان بروز می‌کند. پیروزی قهرمان به سبب آگاهی از رازهای سایه است. علاوه بر این؛ یاری پیرخرد (دختر ملا بازرجان) و آنیما (دختر پادشاه) باعث پیروزی و رهایی قهرمان از سایه می‌شوند. بخشیدن و پذیرفتن سایه (ملا بازرجان) از ویژگی‌های تحقق کامل فردیت است و یکپارچگی اجزای روان؛

۵۲ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

قهرمان، آنیما، پیرخرد و سایه می‌گردد. این قصه نیز روایتی مردانه از تحقق فردیت به بهترین شکل را نشان می‌دهد.

۲-۲. پیوند و باز پیوند قهرمان با آنیموس

در این بخش به قهرمانان زن و روایت زنانه پیوند و بازپیوند با آنیموس در قصه‌های ایرانی می‌پردازیم. نکته مهم آن است که در این قصه‌ها پیرخرد به صورت کهن‌الگوی مادر هم تجلی می‌کند (ن.ک: یونگ، ۱۳۷۳: ۵۱۶). با توجه به این که قهرمان این قصه‌ها زنان هستند، مادر با آن‌که همجنس قهرمان زن قصه است اما در اغلب این قصه‌ها نمود پیرخرد است و خویشکاری راهنمایی و یاریگری دارد.

۲-۲-۱. شاهزاده ابراهیم و فتنه خونریز

شاهزاده ابراهیم راهی سرزمین فتنه خونریز می‌شود. پیرزنی به او پناه می‌دهد. او به پیرزن می‌گوید؛ عاشق دختری شده که خواستگاران را می‌کشد. پیرزن از فتنه خونریز سبب کارش را می‌پرسد. او می‌گوید؛ شبی خواب دیدم که آهوئی ماده و در کنار آهوی نری هستم. ناگهان پای آهوی نر در سوراخی گیر می‌کند. می‌روم آب می‌آورم. بار دوم پای من گیر می‌کند و او می‌رود تا آب بیاورد و دیگر باز نمی‌گردد.

پیرزن به شاهزاده می‌گوید که حمامی بساز و نقش آهوی نر گرفتار در دامی را بر دیوارش نقاشی کن. فتنه با دیدن نقاشی از خونریزی پشیمان می‌شود و عهد می‌بندد تا جفتش را پیدا کند. پیرزن به شاهزاده می‌گوید؛ سه روز با لباس سفید، سبز و سرخ به در خانه فتنه برو و سه بار بگو؛ آهوم وای و فرار کن. روز سوم بمان تا دستگیرت کنند و آن‌گاه داستان آهوی نر گرفتار صیاد را بازگو کن و بگو که دنبال جفتم می‌گردم. دختر تا چشمش به

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۵۳

شاهزاده می‌افتد، عاشق می‌شود. آن‌ها ازدواج می‌کنند و به ایران بازمی‌گردند. پادشاه هم شاهزاده را بر تخت می‌نشانند.» (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۳۹-۴۶).

در این قصه فتنه خونریز قهرمان، آهوی نر آنیموس، شاهزاده آنیموس و پیرزن نمود پیرخرد هستند.

در مرحله اول؛ داستان رؤیای فتنه خونریز و بازنگشتن آهوی نر را داریم. پس از این قهرمان (فتنه خونریز) که تحت سیطره آنیموس سرکوب شده است، چونان سایه عمل می‌کند و دست به کشتن خواستگاراناش می‌زند.

در مرحله دوم؛ شاهد بازپیوند قهرمان با نمود دیگری از آنیموس (شاهزاده) هستیم. این بار آنیموس (شاهزاده) با راهنمایی و یاری پیرخرد (پیرزن)، قهرمان (فتنه خونریز) را با نقاشی گرفتارشدن آهوی نر به دام صیاد روبرو می‌کند و موجب دگرگونی قهرمان می‌شود و سرانجام قهرمان (فتنه خونریز) به یاری پیرخرد (پیرزن) پذیرای آنیموس (شاهزاده) می‌شود. در این‌جا شاهد بازپیوند قهرمان با آنیموس می‌شویم. این قصه روایت **زنانه** و دو مرحله‌ای از تحقق فردیت را نشان می‌دهد.

۲-۲-۲. باغ گل زرد و باغ...

پیرمرد پینه‌دوزی دکان تکانی می‌کرد. شاهزاده می‌رفت سرچشمه به اسبش آب بدهد. اسب با دیدن کفش پاره‌ها رم کرد و شاهزاده به زمین افتاد و به پینه‌دوز گفت: «یا تا عید یک دست لباس از گل می‌دوزی یا دکانت را می‌بندی.» پیرمرد ماجرا را برای دخترش نقل کرد. دختر گفت: این‌که غصه ندارد، بگو: تو بیار الگوی گل / تو بیار سوزن گل / تا من بدوزم عرقچین گل / تو بیار انگستانه گل / تا من بدوزم جوراب گل. فردا پیرمرد حرف‌های دخترش را تکرار کرد. شاهزاده گفت؛ چه کسی یادت داده؟ پینه‌دوز گفت:

۵۴ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

«دخترم.» شاهزاده نادیده عاشق دختر پینه‌دوز شد و با هم نامزد شدند. شب عید کنیزی از قصر سکه‌های طلا و شام آورد و در زد. دختر دیر باز کرد. کنیز سکه‌ها را برداشت و ران مرغ را خورد و دوباره در زد و سینی شام را داد و گفت: شاهزاده گفته اگر فرمایشی دارید، بگویید. دختر گفت: بگو اشرفی‌ها سه تاش نبود، مرغ هم رانش نبود، اما با کنیز کارت نباشه. کنیز لباس را برداشت و رفت و پیش شاهزاده و حرف‌های دختر را بازگو کرد. شاهزاده گفت: اگر باردیگر این کار را بکنی، تو را می‌کشم. کنیز کینه دختر را به دل گرفت. شاهزاده سیب به کنیز داد تا برای دختر ببرد. کنیز سیب‌ها را خورد و یکی را گاز زد و به شاهزاده داد و گفت: دندان خانم چنان درشت بود که تخمه سیب بیرون آمد. شاهزاده بین همسالانش خجالت کشید و سیب را خورد. این بار کفش خرید. کنیز با پای گل‌آلود پوشید و کفش شکافت. آمد و گفت: خانم گل لگدمی‌کرد، کفش را پوشید، شکافت. شاهزاده بین همسالانش شرمند شد، به قصرش رفت و خود را زندانی کرد. یک هفته بعد عروسی بود، خبری از داماد نشد. شاهزاده به مادرش گفت: من دختر پینه‌دوز را نمی‌خواهم. مادرش دانست؛ اتفاقی افتاده. به عروس گفت: فردا شاهزاده به باغ گل زرد می‌رود. تو لباس زرد و سوار بر اسب زرد به باغ برو. از اسب پیاده نشو. دسته گل را بگیر و از باغ خارج شو. شاهزاده به صد دل عاشق دختر شد. فردا شاهزاده به باغ گل سرخ رفت. عروس لباس سرخ و سوار بر اسب سرخ دسته گل سرخ را از او گرفت و از باغ خارج شد. شاهزاده به باغ یاس رفت، عروس لباس سفید و سوار بر اسب سفید به باغ رفت. شاهزاده دسته یاس را به دختر داد، دختر پیاده شد. بعد از خوردن شربت، داروی بیهوشی به شاهزاده داد و شیشه شربت را شکست و دستش را برید. شاهزاده دستش را بست و بیهوش شد. دختر دسته یاس را برداشت و از باغ بیرون آمد. شاهزاده که به هوش

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۵۵

آمد، به قصر برگشت. صدای دختر را شنید و مادرش هم ماجرا را نقل کرد. شاهزاده به دختر گفت: تو آبروی مرا میان همسالانم ریختی. دختر قسم خورد که؛ نه سببی خورده، نه کفشی دیده. فهمیدند کار کنیز است. شاهزاده دستور داد؛ مویش را به دم اسبی ببندد و در بیابان رهاکنند، اما دختر نگذاشت. آن‌ها سال‌های سال به خوشی زندگی کردند. (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۳۵۱-۳۵۷).

دختر پینه‌دوز (قهرمان)، شاهزاده (آیموس)، کنیز (سایه) و مادر شاهزاده (پیرخرد). در مرحله اول پیوند، دختر پینه‌دوز (قهرمان) با شاهزاده (آیموس) پیوند می‌یابد و نامزد می‌شود.

در مرحله دوم؛ این پیوند با چالش‌های سایه گسسته می‌شود. مادر شاهزاده (پیرخرد) با شناختی که از شاهزاده (آیموس) دارد، موجب باز پیوند دختر پینه‌دوز (قهرمان) و شاهزاده (آیموس) می‌شود. ناشناختگی و پنهان‌ماندن کنش‌های سایه (کنیز)، شناخت و شکست سایه را دشوار می‌کند. قهرمان با راهنمایی پیرخرد (مادر شاهزاده) سایه (کنیز) را می‌شناسد و شاهد بازپیوند قهرمان و آیموس می‌شویم. نکته مهم آن‌که سایه (کنیز) کشته نمی‌شود بلکه پذیرفته می‌شود. این قصه هم روایت زنانه از فردیت‌یابی است و دو مرحله موفق فردیت‌یابی را نشان می‌دهد.

۲-۲-۳. جنگ (تنگ) بلور

باغبان پادشاه با همسر و سه دخترش زندگی می‌کرد. مادر دختر بزرگتر مرده بود. دختر می‌گفت؛ خواهرانم مرا کتک می‌زنند. پیرمرد ناچار دختر را همراه خود به باغ می‌برد تا بزرگ شد. روزی شاهزاده چشمش به دختر می‌افتد و عاشقش می‌شود و از باغبان او را خواستگاری می‌کند. زن پدر، پنهانی روز حمام عروس، بدنش را با زغال بید و روغن

۵۶ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

خشخاش سیاه می‌کند. شاهزاده با دیدن عروس، سرخورده تصمیم می‌گیرد، تنها زندگی - کند. دختر در قصر می‌ماند. یک روز نانوا می‌آید تا نان بپزد. عروس هم کمک می‌کند و عرق پیشانیش را با دستمالی پاک می‌کند. مادر شاهزاده سبب سیاه‌شدن دستمال را می‌پرسد. عروس می‌گوید؛ پیشانیم را پاک کرده‌ام. دختر را به حمام می‌برند و دختر ماجرا را می‌گوید. مادر شاهزاده او را با رخت سفید، سوار بر اسب سفید با سکه سفید روانه باغ می‌کند. شاهزاده به در باغ می‌آید، سکه را می‌گیرد و دسته گل سفیدی به او می‌دهد. دختر روز بعد، رخت سرخ، سوار بر اسب سرخ با سکه سرخ به در باغ می‌آید. این بار شاهزاده دسته گل سرخی می‌دهد و سکه سرخ می‌گیرد. روز بعد رخت زرد، با اسب زرد و سکه زرد به در باغ می‌رود. این بار شاهزاده می‌پرسد؛ از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی؟ می‌گوید: از چین می‌آیم و به ماچین می‌روم و آب می‌خواهد. شاهزاده در ظرف چینی آب می‌آورد. دخترک می‌گوید؛ ما در تنگ بلور آب می‌خوریم. دختر جام بلور را رهامی‌کند تا پایش زخمی شود. شاهزاده با دستمالش پای او را می‌بندد و دسته گلی به دختر می‌دهد و به قصر می‌آید. ناگهان همان دسته گل را در قصر می‌بیند، می‌پرسد که این گل‌ها کجا بوده‌است؟ مادر می‌گوید: کسی که به در باغ آمده، از تو گرفته‌است. شاهزاده دختری چون ماه می‌بیند. زن پدر به سزایش می‌رسد و آن‌ها سال‌های سال به خوشی زندگی می‌کنند.» (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۳۷۷-۳۸۲).

در این قصه؛ دختر باغبان قهرمان قصه، زن پدر سایه پنهان، مادر شاهزاده نمود پیرخرد، و شاهزاده آنیموس هستند. در مرحله اول؛ پیوند قهرمان (دختر باغبان) با آنیموس (شاهزاده) به راحتی صورت می‌گیرد و شاهزاده دختر را از پدر خواستگاری می‌کند. در مرحله دوم، سایه پنهان (زن پدر) موجب گسستن پیوند قهرمان و شاهزاده می‌شود.

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۵۷

مادر شاهزاده (پیرخرد) قهرمان (دخترباغبان) را راهنمایی می‌کند تا شاهزاده (آنیموس) را بشناسد. حال شاهد بازپیوند قهرمان و آنیموس هستیم. در پایان سایه (زن‌پدر) رانده می‌شود و فرآیند فردیت قهرمان محقق می‌شود. این قصه روایتی زنانه از پیوند و بازپیوند با آنیموس و بازتاب فرآیند فردیت‌یابی موفق است.

۲-۲-۴. سلطان‌مار

خارکنی سه دختر دارد. ماری به او می‌گوید: یک از دخترانت را به من بده. دختر کوچک مهرنگار می‌پذیرد. شب عروسی مار از پوست بیرون آمده و جوان زیبایی می‌شود و صبح سلطان‌مار به جلدش می‌رود و از اتاق بیرون می‌خزد. خواهر بزرگ می‌گوید: شوهرت را دیدیم و حرف‌هایتان را شنیدیم. بپرس پوستش را با چه می‌سوزانند. مهرنگار پرسید و سلطان‌مار با ناراحتی گفت: با پوست پیاز و سیر می‌سوزانند. سپیده‌دم خواهرانش پوست را دزدیدند و سوزانند. سلطان‌مار گفت: مهرنگار عاقبت خودت و مرا بدبخت کردی. من رفتم و دیگر مرا نمی‌بینی. اگر خواستی دنبالم بیایی، یک کفش فولادی و یک عصای آهنی درست کن. هر جا که سوراخ شدند، بمان تا بیایم.

مهرنگار با چارق فولادی و عصای آهنی رفت تا به چشمه‌ای رسید و دید چارقش سوراخ شده و همانجا ماند. دختری آمد و مهرنگار گفت: ظرفت را بده تا آبی بخورم. دختر گفت: نمی‌توانم اربابم مرا می‌زند. مهرنگار گفت: برو که آب چرک و خون شود. کنیز آب را روی دست سلطان‌مار ریخت و دید چرک و خون است. سلطان‌مار گفت: از کجا آورده- ای؟ گفت: از چشمه. آن‌جا زنی گفت: ظرفت را بده تا آب بنوشم. من ندادم. سلطان‌مار گفت: برو ظرف را آب کن و به او بده. کنیز به مهرنگار آب داد تا بخورد. مهرنگار پرسید، ارباب تو کیه؟ گفت: سلطان‌مار. مهرنگار گفت: ظرفت را من پر می‌کنم و انگشترش رادر

۵۸ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازیبوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

ظرف انداخت. کنیز همه آب را روی دست سلطان‌مار ریخت، انگشتر توی دست سلطان-مار ماند. دانست که مهرنگار آمده. گفت: پدر و مادرم بفهمند تو را می‌کشند؛ امشب دخترعمویم را برایم عقد می‌کنند. تو را می‌برم و می‌گویم بی‌کسی و آمده‌ای کار کنی. مادر سلطان‌مار فهمید رازی هست و گفت؛ باید مهرنگار را از بین ببرم. گفت: برو غربیل‌ها را بردار و آب‌ها را بریز توی دیگ‌ها. مهرنگار هرچه آب را در غربیل می‌کرد، می‌دید خالی است. سلطان‌مار فهمید و وردی خواند و مهرنگار دیگ‌ها را پر کرد. مادر سلطان‌مار گفت: این کار استاد تو است. حالا بیا برو خانه خواهرم. این کاغذ را بده و قیچی بگیر تا لباس عروس را بدوزم. سلطان‌مار به مهرنگار گفت: به چند قدمی خانه خاله‌ام رسیدی، برعکس کن. چون همه آن‌ها طلسم هستند. مهرنگار همه طلسم‌ها را باطل کرد و نامه را به خاله داد. خاله گفت: باش تا من قیچی را بیاورم. مهرنگار شنید موشی می‌گوید: قیچی روی در است بردار، فرار کن. خاله می‌خواهد تو را بخورد. مهرنگار دوید تا رسید به خانه سلطان‌مار. مادر که دید مهرنگار سالم برگشته گفت: کار استاد تو است. شب عروسی سلطان‌مار با دختر عمویش، مهرنگار را بردند توی طویله و گفتند: اینجا بخواب. صبح در طویله باز شد. سلطان‌مار گفت: باید فرار کنیم. مهرنگار گفت: دخترعموت چه؟ گفت: او را کشتم و روی سرش دو کبوتر گذاشتم. بلند شو، کوزه آب، مستی سوزن و نمک بردار. کسان سلطان‌مار به دنبال آن‌ها به راه افتادند. سلطان‌مار گفت: سوزن‌ها را بریز و وردی خواند و سوزن‌ها به قدری بلند شدند که به آسمان می‌رسیدند. آنان زخمی شدند. سلطان‌مار گفت که نمک بریز و وردی خواند و کوه عظیمی شد و زخم‌هایشان را سوزاند. پدر و مادر سلطان‌مار زنده ماندند. سلطان‌مار گفت؛ کوزه را به زمین بزن. وردی خواند و دریایی خروشان درست شد و پدر و مادرش غرق شدند. سلطان‌مار و مهرنگار نجات یافتند و به

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۵۹

خانه‌خارکن برگشتند. خواهرانش ترسیدند و می‌خواستند فرار کنند. سلطان‌مار و مهرنگار آن‌ها را بخشیدند و سال‌های سال به خوشی زندگی کردند. (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۹۶: ۸-۱۳).

در این قصه؛ قهرمان مهرنگار، سلطان‌مار هم نمود آنیموس و هم نمود پیرخرد، خواهران، مادر سلطان‌مار و خاله‌اش نمود سایه هستند. در مرحله اول پیوند، قهرمان (مهرنگار) با آنیموس (سلطان‌مار) ازدواج می‌کند.

در مرحله دوم؛ با فریب خواهران (سایه) پیوند قهرمان و آنیموس گسسته می‌شود. مهرنگار که حال به فریب سایه پی‌برده، آگاهانه به جستجوی سلطان‌مار (آنیموس) می‌رود. خواهرانش، مادر سلطان‌مار و خاله (سایه) هستند. سلطان‌مار که هم نمود آنیموس و هم نمود پیرخرد است که به قهرمان (مهرنگار) کمک می‌کند تا بر سایه‌ها پیروز شود. بنابراین؛ مهرنگار رهایی می‌یابد و در اینجا شاهد بازپیوند قهرمان و آنیموس هستیم. در پایان مهرنگار همراه سلطان‌مار به کلبه خارکن بازمی‌گردند. خواهرانش (سایه) را می‌بخشد و می‌پذیرد. بدین‌گونه فرآیند فردیت به بهترین شکل محقق می‌شود. این روایت **زنانه** و دو مرحله‌ای از پیوند و بازپیوند است.

۲-۲-۵. مرغ سخنگو

شبی سه خواهر در کلبه از آرزوهایشان می‌گفتند. همان شب گذار شاه به اطراف کلبه افتاد و از پشت دیوار حرف‌هایشان را شنید. خواهر بزرگ گفت: من می‌خواهم زن آشپز شاه بشوم. دیگری گفت: من آرزو دارم زن وزیر بشوم. خواهر کوچک گفت: من آرزو دارم زن خود شاه بشوم. شاه دستور داد سه خواهر را به قصر بیاورند. دو خواهر را برای آشپز و وزیر و سومی را برای خود عقد کرد.

۶۰ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

دو خواهر تصمیم گرفتند، خواهر کوچکشان را نابودکنند. خواهر کوچک دوقلوی به دنیا آورد. دختر گیسوی مروارید و پسر کاکل‌زری بود. روز دهم مادرشان بچه‌ها را به حمام برد و به خاله‌ها سپرد. خاله‌ها بچه‌ها را در صندوقچه‌ای گذاشتند و به دریا انداختند. شاه چون بچه‌ها را پیدا نکرد، دستور داد تا زنش را به چاه قصر بیندازند.

آن سوی دریا تاجری بی‌فرزند، پنهانی صندوقچه را از آب گرفت. او و همسرش بچه‌ها را بزرگ کردند. وقتی دوقلوها سیزده ساله شدند، آنان از دنیا رفتند. خواهر و برادر به دیار خودشان برگشتند. دختر روزها در خانه می‌ماند و برادرش روبروی قصر با بچه‌ها بازی می‌کرد. ناگهان خاله بزرگ کاکل‌زری را شناخت. گفت اگر شاه بفهمد، گردن ما را می‌زند. تصمیم گرفتند تا بچه‌ها را نابودکنند. پیرزنی را پیش گیسودراز فرستادند. گفت: من دختر خاله مادرتان هستم. به برادرت بگو تا برای حوض حیاط، آب نقره بیاورد. برادرش گفت: آب نقره‌ای در این دیار پیدا نمی‌شود. توشه‌ای بده تا صبح زود راه بیفتم. کاکل‌زری رفت تا به آن سر دنیا رسید. پیری مشغول نماز خواندن بود، سلام کرد و ماجرایش را گفت. حضرت راهنمایی‌اش کرد و دعایی خواند و به او دمید. پسر به چند اژدها رسید و از کنارشان گذشت و به حوض آب نقره و درخت طلا و مرغ سخنگو رسید. مرغ گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: آب نقره. مرغ گفت: برو کوزه‌ات را پُرکن. پسر آب نقره را برداشت و برگشت به خانه. کاکل‌زری برای بازی بیرون رفت. دو خاله او را دیدند و دوباره پیش پیرزن رفتند. پیرزن به گیسومروارید گفت: حیف نیست یک درخت طلا وسط حوض نباشد؟ صبح کاکل‌زری راه افتاد به مرغ رسید. مرغ گفت: یک شاخه را جدا کن و ببر. پسر شاخه را آورد و گیسو مروارید درخت طلا را وسط حوض کاشت. باز کاکل‌زری رفت بازی. باز خاله‌ها او را دیدند و به پیرزن گفتند چرا پسر را از بین نبردی؟ پیرزن به

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

۶۱

گیسو مروارید گفت: حیف تو و این قصر که یک مرغ سخنگو نداری. دختر مرغ سخنگو خواست. کاکل زری گفت: اگر بعد از سیزده روز برنگشتم، بدان نابود شده‌ام. این بار پیر به او ندمیده بود، پسرک همانند دفعات قبل خواست پای مرغ را بگیرد، مرغ به گفت سنگ شو و پسر سنگ شد. روز سیزدهم برادر برنگشت. گیسو مروارید بی‌خبر اسبی گرفت و لباس پسرانه پوشید و پس از چند روز به پیر رسید. حضرت پرسید: کی هستی و به دنبال کسی می‌گردی؟ دختر ماجرایش را گفت. پیر دستوراتی به او داد و گفت: عجله نکن و بعد دعایی خواند و به او دمید. دخترک از کنار چند اژدها گذشت تا به مرغ سخنگو رسید. گیسو مروارید دید صدها سنگ به صورت آدم در اطراف درخت طلا افتاده‌اند. مرغ گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: برادرم را و مرغ را محکم نگهداشت و هر چه مرغ گفت، عمل کرد. طلسم سنگ شده‌ها شکست و کاکل زری هم به شکل آدم درآمد. بعد با برادرش به دیارشان بازگشتند. آوازه‌خواهر و برادر به شاه و درباریان رسید و آنان به دیدن مرغ سخنگو آمدند. مرغ سخنگو داستان زندگی سه خواهر را تعریف کرد و به شاه گفت: این خواهر و برادر همان دو فرزندت هستند. شاه دستور داد تا مادرشان را از چاه بیرون آوردند. بعد دو خواهر زن را از قصر بیرون کرد و پیرزن جادوگر را به سزایش رسانید و در کنار همسر و فرزندانش به خوشی و خرمی زندگی کردند.» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۲: ۲۵۷-۲۴۸).

قصه دو بخش دارد. در بخش اول؛ خواهرکوچک قهرمان و خواهران دیگر سایه قهرمان، شاه نمود آنیموس است.

در مرحله اول؛ شاهد پیوند قهرمان(دختر کوچک) و آنیموس(پادشاه) هستیم.

۶۲ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازیبوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

در مرحله دوم بازیبوند قهرمان و آنیموس، ابتدا سایه پنهان (خواهران) توانستند بر قهرمان (دختر کوچک) غلبه کنند. این مرحله با پیروزی سایه پنهان (خواهران) ناتمام می‌ماند. در بخش دوم قصه نمودها عبارتند از؛ قهرمان (گیسو مروارید)، پیرخرد (حضرت علی (ع) و مرغ سخنگو)، سایه (خاله‌ها و پیرزن جادوگر) و آنیموس (کاکل زری). قهرمان (گیسو مروارید)، با یاری پیرخرد (حضرت علی (ع) و مرغ سخنگو)، توان چیرگی بر سایه (خاله‌ها و پیرزن جادوگر) را پیدامی‌کنند. در دو بخش مرحله بازیبوند، سایه (خاله‌ها) پنهان و مبارزه با آن دشوار است. در پایان سایه پنهان (خاله‌ها و پیرزن جادوگر) طردمی‌شوند. این‌جا روایت **زنانه** و دو مرحله‌ای از فرآیند موفق فردیت داریم.

۲-۲-۶. حیلۀ درویش

پادشاهی فرزند نداشت. درویشی به قصر آمد. شاه گفت: من چهل همسر دارم که فرزندی ندارند و چهل اسب که کره ندارند. درویش سببی از جیب خود درآورد و دونیم کرد و به پادشاه داد و گفت؛ این نیمه را چهل پاره کن و به همسرانت بده و نیمه دیگر را چهل پاره کن و به اسبان بده. من سرسال برمی‌گردم تا یکی از فرزندان و یکی از کره‌ها را به من بدهی. پادشاه پذیرفت. درویش سرسال بازگشت و یک کره و یک دختران را همراه خود برد، آنان رفتند تا به باغی رسیدند. درویش کلید همراهش نبود. به دختر گفت: باش تا کلید بیاورم. کره اسب پریرزاد به دختر گفت: درویش قصد کشتن تو را دارد، بر پشت من سوار شو تا از این‌جا دور شویم. به شهری رسیدند. دختر پرسید؛ چه کنم؟ کره اسب گفت: چند تار موی مرا بردار و همین‌جا بمان و رخت مردانه بپوش تا تو را نشناسند. روزی دختر دلتنگ بود، موی اسب را آتش زد تا حاضر شد. دختر در شکارگاه با جوانی آشنا شد. جوان او را به خانه برد. از قضا شاهزاده بود. مادرش گفت که این دوست تو

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

۶۳

پسر نیست، دختر است. شاهزاده نپذیرفت. روزی پادشاه برای جنگیدن با پدر دختر به شهر آنان لشکر کشید. دختر رفت پیش اسب پریرزاد و پرسید؛ چه کنم؟ اسب گفت: برو به میدان جنگ و بجنگ که پیروز می‌شوی. دختر جنگید و پیروز شد. شبی شاهزاده آمد. ماری دور گردن دختر دید، مادرش را خبر کرد. مادرش گفت: گفتم که این برادرخوانده تو، دختری است. شاهزاده دختر را عقد کرد و هفت شبانه روز جشن گرفتند. سپس شاهزاده به مأموریتی سه ساله رفت.

از آن سو درویش به شهر دختر رسید و دانست که با شاهزاده ازدواج کرده است. در قهوه‌خانه منزل کرد. از مسافران پرس و جو می‌کرد؟ روزی قاصدی آمد و گفت: از شهر دوری نامه آوردم. درویش داروی بیهوشی به جوان خوراند و نامه شاهزاده را دید؛ «مادر جان، جان تو و جان همسرم.» درویش نوشت: «مادر جان، خواب دیدم، همسرم خیانت کرده» قاصد نامه را به مادر شاهزاده داد. مادر نوشت؛ «درباره همسرت خیالت راحت باشد.» قاصد به قهوه‌خانه برگشت و درویش نامه را عوض کرد و نوشت: «پسر جان، همسرت به جوانی دل بسته.» شاهزاده نامه را خواند. و نوشت؛ «همسرم را نگهدارید تا بیایم.» قاصد باز به قهوه‌خانه آمد و باز درویش نامه را عوض کرد و نوشت: «باید همسرم را بسوزانی.» مادر ماجرا را گفت. دختر گفت: هرچه تقدیر باشد. آتش روشن کردند. دختر موی اسب پریرزاد را آتش زد و با او از آتش گذشت. مادر شاهزاده خیال کرد، دختر سوخت. شاهزاده بازگشت. مادر را ماتم زده دید، بعد از پرس و جوی دانست، کار درویش است و دستور قتلش را داد و خود سر به بیابان گذاشت.

از آن سوی؛ دختر رفت تا به چشمه‌ای رسید. اسب گفت؛ جگر من سوخته. من همین جا متلاشی می‌شوم و هیكل من برای تو قصری می‌شود. دختر مدتی در قصر ماند،

۶۴ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

سرانجام روزی سر به بیابان گذاشت و نیایش می‌کرد، به چشمه‌ای رسید. روی درختی پنهان شد. شاهزاده به چشمه رسید. عکس دختر را در آبدید. شاهزاده گفت: کی هستی؟ دختر گفت: «ای جوان آب بخور و برو، تو چه کار داری، نمی‌توانم پیش تو ظاهر بشوم.» پسر لباسش را آورد. دختر پوشید و پایین آمد. همدیگر را شناختند و با هم به زادگاه دختر بازگشتند.» (ن.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۵۲: ۲۷۵-۲۷۸).

در این قصه دختر، قهرمان و اسب پریزاد و مادر شاهزاده نمود پیرخرد، درویش آنیموس سرکوب‌شده، و شاهزاده نمود آنیموس هستند. نکته مهم آن‌که آنیموس سرکوب‌شده، کنش سایه دارد. در این قصه چالش میان قهرمان (دختر) و درویش (آنیموس سرکوب‌شده) است. پیرخرد (اسب پریزاد) از آغاز از راز درویش آگاه است و چاره را در گریز قهرمان می‌بیند. دختر به پوشش مردانه درمی‌آید تا از آسیب درویش (آنیموس سرکوب‌شده) در امان بماند. بنابراین؛ درویش نمود آنیموس منفی پنهان پشت سایه است. پیرخرد (مادر شاهزاده) و شاهزاده (آنیموس) را آگاه می‌کند. دختر (قهرمان) در پوشش مردانه هویت خود را پنهان می‌کند، به شکار می‌رود و همراه با سپاه شاهزاده می‌جنگد و پیروزمی‌شود. قهرمان (دختر) پس از آن که در برابر چالش‌های درویش (آنیموس سرکوب‌شده) درمانده می‌شود، به یاری پیرخرد (اسب پریزاد) می‌گریزد.

مرحله دوم؛ شاهد بازپیوند هستیم. در بخش دوم قصه، نمودهای پیرخرد (مادر شاهزاده) و اسب پریزاد) توان شناخت درویش را ندارند. درویش (آنیموس سرکوب‌شده) چون سایه پنهان و ناشناخته پر قدرت است. وقتی آنیموس (شاهزاده) و پیرخرد (مادر شاهزاده) در کنار هم قرار می‌گیرند، توان شناخت سایه را پیدامی‌کنند. هنگامی که آنیموس مثبت (شاهزاده) درویش (آنیموس سرکوب‌شده) را می‌کشد، شرایط دگرگون می‌شود. اکنون

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۶۵

فرآیند فردیت‌یابی قهرمان (دختر) در شناخت و بازپیوند با آنیموس (شاهزاده) محقق می‌شود.

۲-۳. تحلیل دو مرحله پیوند و بازپیوند

تحلیل‌های نمود کهن‌الگوها در قصه‌های پریان از یونگ (ن.ک: یونگ، ۱۳۷۶ الف: ۱۰۳-۱۳۹) آغاز شد. پیروانش نیز به تحلیل‌های یونگ جنبه‌های دیگری افزودند. (ن.ک: کمپبل، ۱۳۸۵). اگر بخواهیم به درک کلی از اندیشه‌های یونگ، و دیگر پیروان یونگ چون: کمپبل، راگلن و هالیس اشاره کنیم، می‌توان به چنین پاسخی در باره چرایی پیوند و بازپیوند قهرمان و آنیما رسید: مرحله اول پیوند با آنیما و آنیموس؛ نمایانگر روند جامعه‌پذیری قهرمان و تشریف قهرمان به دنیای بزرگسالان در نیمه اول عمر و سفر از درون به بیرون است. مرحله دوم بازپیوند با آنیما و آنیموس؛ فرآیند پس از جامعه‌پذیری و نمایانگر مرحله خویشتن‌یابی قهرمان در نیمه دوم عمر و سفر از بیرون به درون است.

آن چه ما «مرحله اول پیوند با آنیما» گفته‌ایم یا به زبان کمپبل و الیاده «تشریف» یا به زبان فریزر «پاگشایی» مختص دوران بلوغ و ورود به جامعه بزرگسالان است. فریزر در این باره با آوردن قید «همیشه» می‌نویسد: «این مرحله خاص که پاگشایی در ضمن آن صورت می‌گیرد، همیشه دوره بلوغ است» (فریزر، ۱۳۸۴: ۷۹۹).

بازتاب دیگری از دو مرحله‌ای بودن رخدادها زندگی قهرمان قصه، در الگوی ۲۲ مرحله‌ای لرد راگلن در کتاب *قهرمان دیده‌می‌شود* که رابرت سگال فشرده آن را در کتاب *اسطوره آورده‌است*. (ن.ک: سگال، ۱۳۹۴: ۱۹۵). این الگو را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد؛ مرحله اول از زایش قهرمان تا به پادشاهی رسیدنش شامل ۱۵ بخش از ۲۲ بخش است. مرحله دوم از بخش ۱۶ تا ۲۲ است که قهرمان عنایت خدایان و آنچه تا

۶۶ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

کنون به دست آورده از دست می‌دهد و بقیه رخدادهای قصه تا پایان و مرگ قهرمان را دربرمی‌گیرد.

از دیدگاه پیروان یونگ هم فرآیند فردیت دو مرحله دارد؛ «در سفر زندگی روان ما دو پرسش بنیادی از ما می‌پرسد: یکی در نیمه اول زندگی و دیگری در نیمه دوم زندگی. پرسش نیمه اول این است که: جهان از من چه می‌خواهد؟ هدف نیمه اول به دست آوردن امنیت مالی، عشق و احترام و پذیرش دیگران و جامعه‌پذیری است. در نیمه دوم زندگی پرسش این است که؛ روح از من چه می‌خواهد؟ بنابراین؛ از یک دستور کار بیولوژیکی و اجتماعی در نیمه اول، به یک دستور کار روحی و معنوی در نیمه دوم زندگی می‌رسیم. (ن.ک: هالیس، ۱۴۰۰).

در روایت‌های اسطوره‌ای دربردارنده کهن‌الگوهای نوزایی نیز با این دو مرحله زیستن روبرو هستیم؛ در مرحله اول قهرمان محبوبی دارد (پیوند با آنیما) و جهان نیازهایش را برای زیستن به او هدیه می‌کند. در مرحله دوم؛ قهرمان درگیر مبارزه با سایه می‌شود، در نبرد با سایه شکست می‌خورد، با مرگ روبرو می‌شود، به ناچار رهسپار جهان مردگان می‌شود، با غیبت قهرمان نازایی و خشکسالی و مرگ در روی زمین فراگیر می‌شود، همسر یا محبوب قهرمان (آنیما) برای بازگرداندن قهرمان به جهان زندگان تلاش می‌کند، از خدایان (پیرخرد) یاری می‌خواهد، با راهنمایی و یاریگری خدایان، امکان رهایی قهرمان از جهان مردگان فراهم می‌شود، قهرمان به جهان زندگان بازمی‌گردد (بازپیوند با آنیما)، با شکست سایه و بازگشت قهرمان به جهان زندگان، نوزایی، باروری و حاصل‌خیزی به جهان بازمی‌گردد. در این مرحله این قهرمان است که به جهان باروری و نوزایی را هدیه می‌کند. (ن.ک: جبری و یوسفی، ۱۳۹۴).

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۶۷

دستاورد نیمه دوم زندگی، تحقق فردیت ویژه هر انسان است که از دیدگاه یونگ چیزی بر جهان هستی می‌افزاید. آن‌چیز، فردیت ویژه هر انسان است که نمود ویژه‌ای از خلقت پیچیده گونه‌ای از هستندگان است که بر خود آگاه شده‌اند. «تمامی طبیعت این هدف را می‌جوید و آن را در انسان می‌یابد، لیکن تنها در کمال یافته‌ترین و آگاه‌ترین انسان‌ها. در مسیر این ادراک آگاهانه، حتی ناچیزترین پیشرفت‌ها نیز به سهم خود بر جهان می‌افزاید» (یونگ، ۱۳۷۶: ۴۳). آری؛ حتی ناچیزترین آگاهی انسان‌ها از ماهیت وجودی آگاه و ناخودآگاه خود که در فرآیند فردیت رخ می‌دهد، چیزی بر جهان هستی می‌افزاید.

یکی دیگر از ویژگی‌های دو مرحله‌ای بودن پیوند و بازپیوند با آنیما، آن‌است که در قصه‌ها، شاهد داشتن دو یا چند نمود از یک کهن‌الگو هستیم. حضور نمودهای گوناگون از قهرمان، آنیما و آنیموس گواه ناپیوستگی و دو مرحله‌ای بودن روند پیوند و بازپیوند است و در همه قصه‌ها هم با دو مرحله‌ای بودن زندگی قهرمان روبرو بودیم.

۲-۴. روایت خردمحور و روایت قدرت‌محور

با توجه به جنسیت قهرمان قصه که زن یا مرد باشد، دو روایت مردانه و زنانه از پیوند و بازپیوند با آنیما و آنیموس داریم. روایت‌های زنانه، خردمحور هستند و قهرمان با یاری و راهنمایی پیرخرد بر سایه غلبه می‌کند. سبب خردمحور بودن فرآیند فردیت زنانه آن است که؛ «یونگ آنیموس یا همزاد مذکر زن را معادل کلام (خرد یا منطق) در زنان می‌داند» (ن.ک: بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۳). بنابراین زنان به یاری پیرخرد با بازپیوند با آنیموس یا خرد درونی، خویشتن را کشف می‌کنند. بدین‌گونه سایه در پایان قصه بخشیده یا طرد می‌شود. کشتن سایه خود، به دست قهرمان در روایت زنانه دیده‌نمی‌شود.

۶۸ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

پذیرش و حضور سایه، شاید سبب نسبت‌دادن صفت کودکانه به زنان باشد. زیرا؛ «یونگ در تبیین سایه معتقد به نوعی هم‌خانگی در بین تمایلات و غرایز بشر وحشی از یک‌سو و بعضی صفات کودکانه مملو از زیبایی و طراوت از سوی دیگر است... لذا می‌بایست در حین فروکوفتگی سیمای تاریک سایه، ویژگی‌های مطلوب آن را از یاد نبریم، چه همراه با فرآیند فروکوبی جوشش‌های حیوانی، مبدأ زندگی و خودانگیختگی را نیز به طرزی پنهان نابود ساخته‌ایم.» (تبریزی، ۱۳۷۳: ۴۶).

از جنبه مادرانه و حمایتگر وجود زنانه که قدرت‌محوری و خشونت را نمی‌پسندد، بگذریم. این که زنان قهرمان قصه، با تکیه بر چاره‌جویی و اندیشیدن زنانه تلاش می‌کنند تا دشواری‌های زندگی را هم بپذیرند و هم در حد توان و امکانات‌شان در پی چاره‌سازی برآیند از یک سو به سبب ترس از ناتوانی در مبارزه تن‌به‌تن است و از سوی دیگر به سبب جایگاه اجتماعی است که در آن از پشتیبانی و حمایت کمتر نظام اجتماعی برخوردارند و بدین سبب آزادی عمل اندکی دارند. همین ناتوانی، در حاشیه بودن و داشتن اندک سرمایه حقوقی و اجتماعی زنان را به سوی مبارزه پنهان و خردورزی کشانده است. از دیدگاه یونگ این پذیرش و خردورزی بخشی از ناخودآگاه زنان است که نمود آن در قصه‌ها به گونه‌ای است که قهرمانان زن از راه چاره‌جویی و خردورزی بر سایه چیره می‌شوند. دستاورد این خردورزی برخوردارگی از انگیزه زندگی و خودانگیختگی بیشتر در روان زنانه است.

در روایت‌های قدرت‌محور مردانه پیوند و بازپیوند با آنیما، قهرمان مرد هم با یاری و راهنمایی پیرخرد با سایه می‌جنگد و اما از آن‌جاکه سایه در پایان یک مبارزه قدرتمندانه و سرنوشت‌ساز شکست خورده، اغلب کشته می‌شود. در موارد اندکی سایه رانده و در

موارد نادری هم بخشیده می‌شود. بدین سبب روایت مردانه بازپیوند با آنیما با جنگیدن و کشتن سایه، قدرت‌محور است. نکته مهم در روایت قدرت‌محور، کشتن سایه است که به روند تحقق فردیت آسیب وارد می‌کند. چنانکه یونگ می‌گوید: «سایه شامل نیروهای مثبت و حیاتی هم هست، پس باید آن‌ها را با زندگی فعال دربیامیزیم و نه این که سرکوبشان کنیم.» (ن.ک: یونگ، ۱۳۷۷ الف: ۲۶۶). بنابراین؛ کشتن سایه به عنوان نمودی از قدرت حیاتی، نشانگر تحقق موفق‌تری از فردیت نیست و چنین انسانی از سرزندگی و خودانگیختگی جویایی کمال، خالی خواهد بود. ولیکن در موارد اندکی که سایه قهرمان مرد پذیرفته و بخشیده می‌شود، یکپارچگی اجزای روان به بهترین شکل تحقق می‌یابد و قهرمان به شکلی نمادین فرآیند یکپارچگی اجزای خودآگاه و ناخودآگاه روان را از سر می‌گذراند و خویشتن خویش را کشف می‌کند.

۳. نتیجه‌گیری

پرسش پژوهش این بود که؛ «روند پیوند قهرمان با آنیما و آنیموس در قصه‌های ایرانی چگونه است؟»

بررسی قصه‌های ایرانی از دیدگاه نقدکهن الگویی نکته مهمی را نشان دادند. در نگاه نخست دریافتیم که؛ قصه‌ها اغلب دارای ساختار دو مرحله‌ای و گاه قصه در قصه هستند و قهرمانان در دو مرحله در پیوند با آنیما قرار می‌گیرند. در مرحله اول کمتر رویاروی سایه قرار می‌گیرند، اما در مرحله دوم با چالش و رویارویی سرنوشت‌سازی روبرو هستند تا بتواند دوباره به آنیموس یا آنیما پیوندند. ساختار کلی روایت بازپیوند چنین است که؛ قهرمانان ابتدا به جستجوی آنیما و یا آنیموس می‌روند یا به سبب اتفاقی تصادفی و با کمترین چالش به نمود اولیه آنیما می‌پیوندند. این مرحله اول را بیان نمادین مرحله تشریف و

۷۰ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

جامعه‌پذیری و ورود قهرمان به جامعه بزرگسالان تفسیر می‌کنیم. در مرحله اول رشد اجتماعی، پیوند قهرمان با آنیما و یا آنیموس روندی طبیعی است.

این پیوند طبیعی با چالش‌هایی که سایه خلق می‌کند، گسسته می‌شود. گسستن پیوند اولیه با آنیما یا آنیموس به سبب‌های گوناگون رخ می‌دهد و آغازگر چالش پیچیده‌تر و سرنوشت‌سازتری با سایه است. در مرحله دوم، قهرمان با هدف بازپیوند با آنیما یا آنیموس، ناچار باید با سایه قدرتمند درگیر شود. تنها راه‌هایی، یاری و راهنمایی پیرخرد و آنیما یا آنیموس است. پیرخرد شیوه رویارویی با سایه را می‌داند و همچنین از اسرار قهرمان و آنیما یا آنیموس هم آگاه است. پیر در اوج درماندگی و ناامیدی قهرمان پدیدار می‌شود و قهرمان با یاری او در این جدال حیاتی پیروزی می‌شود. این مرحله بیان نمادین تحقق فرآیند فردیت و کشف خویشتن و رسیدن به شناخت تفاوت‌های فرد با دیگر افراد جامعه تفسیر می‌کنیم. بنابراین؛ قصه‌ها روایتگر دو مرحله؛ رشد اجتماعی و رشد فردیت هستند. اگر قهرمان در مرحله دوم از سایه شکست بخورد، روند تحقق فردیت و رشد کند و گاه متوقف می‌شود و اگر پیروز شود، فردیتش تحقق می‌یابد.

در مرحله دوم قصه با کشاکش قهرمان با سایه بر سر خواست بازپیوند با آنیما و آنیموس روبرویم و قهرمان به یاری پیرخرد و آنیما یا آنیموس، سایه را می‌شناسد و در مبارزه با سایه پیروزی می‌شود. دستاورد نهایی پیروزی قهرمانان مرد و زن در پیروی از پیرخرد و شکست سایه، بازپیوند با آنیما و آنیموس است که در خوانش کهن‌الگویی همان کشف خویشتن است. در قصه‌هایی است که زنان قهرمان قصه هستند، قهرمان با پیروی از راهنمایی پیرخرد بر سایه غلبه می‌کنند و در پایان سایه رانده یا پذیرفته و یا بخشیده می‌شود، اما به دست قهرمان کشته نمی‌شود. این همان روایت زنانه خردمحور

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۷۱

است. در قصه‌های قهرمانان مرد، قهرمان همچنان با پیروی از راهنمایی پیرخرد بر سایه غلبه می‌کند ولیکن در پایان سایه رانده یا کشته می‌شود و به ندرت پذیرفته می‌شود. این همان روایت مردانه قدرت‌محور تحقق فردیت است.

کتابنامه

اسنودن، روث (۱۳۹۳). *یونگ مفاهیم کلیدی*. ترجمه افسانه شیخ‌الاسلام زاده. تهران: عطایی. اکبرزاده، سمانه (۱۳۸۹). *تحلیل هزار و یک شب بر اساس کهن‌الگوهای آنیما و آنیموس از نظر یونگ*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: محمدجواد مهدوی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی. مشهد.

انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۵۲). *قصه‌های ایرانی*. چاپ بیست و پنجم، تهران: امیرکبیر. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۶). *گل به صنوبر چه کرد؟*. چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر. انوشه، سیدمحمد (۱۳۸۳). «نورتروپ فرای و صورت‌های ازلی یا کهن‌الگوهای ادبیات» *مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان*، شماره ۸، صص ۹-۲۶.

بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۷). *اندیشه یونگ*. ترجمه حسین پاینده. تهران: آشیان.

پاینده، حسین (۱۳۸۲). *گفتمان نقد*. تهران: روزنگار.

پورکوثری، زهرا (۱۳۹۶). *تحلیل بنمایه‌های ایزدگیاهی در قصه‌های عامیانه ایرانی بر اساس نقد کهن‌الگویی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: حسن ذوالفقاری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس. تهران.

پیکانی، پروین (۱۳۹۳). *بررسی کهن‌الگوهای دارابنامه طرسوسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. راهنما: رحمان ذبیحی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام. ایلام.

۷۲ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

پیرسون، کارول. اس و هیو. کی. مار (۱۳۸۸) *زندگی برانزنده*. ترجمه کاوه نیری. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی.

پیروزخواه، آزاده (۱۳۹۲) *بررسی قصه‌های هزارویکشب از منظر کهن‌الگو و نمودپردازی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: محمدحسن حسن‌زاده نیری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه علامه طباطبایی تهران.

تبریزی، غلامرضا، (۱۳۷۳)، *نگرشی بر روانشناسی یونگ*، چ ۱. مشهد: جاودان خرد.
جبری، سوسن؛ یوسفی، سحر (۱۳۹۴) «خویشکاری‌های مشترک انگاره‌های کهن‌الگویی در قصه‌های ایرانی سفر». *مجموعه مقالات دومین کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ناشر هم‌میهن، جلد نهم، صص ۱۹۶-۲۱۰*.

چوقادی، زینب (۱۳۹۲) *تحلیل نمودها و کهن‌الگوها در داستان سمک عیار بر اساس نظریه یونگ*. رساله دکتری. راهنما: مهدی نوریان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. اصفهان.
حدادیان، سمیه؛ و دیگران (۱۳۹۷) *تحلیل کهن‌الگوهای پیرخردمند در کلیله و دمنه*. نشر پژوهی ادب فارسی. دوره ۲۱. شماره ۴۳. صص ۴۵-۶۲.

حسینی، حاجیه بیگم (۱۳۹۶) *تحلیل کهن‌الگوها در افسانه‌های نیشابور بر اساس نظریه یونگ*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: احمد فتوحی نسب. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری. سبزوار.

دلاشو، م. لوفر (۱۳۶۶) *زبان رمزی قصه‌های پریوار*، ترجمه جلال ستاری. چ ۱. تهران: توس.
روحانی سراجی، سیدحسین و دیگران (۱۳۹۷) «کهن‌الگوی مادر مثالی در قصه‌های مشدی گلین خانم با تکیه بر نظریات یونگ» *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*. سال چهاردهم، شماره ۵۲. صص ۲۱۱-۲۴۷.

رئسی سرحدی، فریبا و دیگران (۱۳۹۸) «تحلیل کهن‌الگویی سووشون» *پژوهشنامه اورمزد*. شماره ۴۶. صص ۲۸۰-۳۰۳.

دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازپیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری) ۷۳

زارعی، مریم (۱۳۹۴) بررسی نمودهای کهن‌الگویی در کلیدر دولت‌آبادی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: مرتضی محسنی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد، واحد بابلسر، مازندران.

سگال، رابرت آلن (۱۳۹۴) اسطوره، ترجمه فریده فرنودفر، چاپ سوم، تهران: (حکمت سینا) بصیرت.

شریف‌نسب، مریم (۱۳۹۴) «واکاوای چند کهن‌الگو در آثار ابوتراب خسروی» ادبیات پارسی معاصر. دوره ۵، شماره ۱، صص ۲۱-۴۲.

گزمه، عاطفه (۱۳۹۰) نقد کهن‌الگویی داستان‌های هزارویکشب. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: مریم حسینی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه الزهرا. تهران.

مادیورو، ج. رنالدو و ویلرایت، ب. جوزف (۱۳۸۲) «کهن‌الگو و انگاره کهن‌الگویی» ترجمه بهزاد برکت. ارغنون. شماره ۲۲، صص ۲۸۱-۲۸۲.

مرادی، مهتاب (۱۳۹۳) تحلیل کهن‌الگویی توکلد دوباره در ادبیات عامیانه معاصر بر اساس مکتب یونگ. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: سوسن جبری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی. کرمانشاه.

مصداتی بهاری، حامد (۱۳۹۰) بررسی کهن‌الگو در افسانه‌های گیلان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. راهنما: علی تسلیمی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان. رشت.

موسوی، زینب (۱۳۹۶) بررسی کهن‌الگوهای قصه حسین کرد شبستری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. راهنما: رحمان ذبیحی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ایلام. ایلام.

هالیس، جیمز (۱۴۰۰) سفر زندگی، ترجمه مرتضی نظری، چاپ پنجم، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

یوسفی، سحر (۱۳۹۴) بررسی کهن‌الگوی سفر قهرمان در قصه‌های عامیانه ایرانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما: سوسن جبری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی. کرمانشاه.

۷۴ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازیونند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

یونگ، کارل گوستاو (الف ۱۳۷۷) *انسان و سمبلیهایش*. ترجمه محمود سلطانیه. چ ۱. تهران: نشر دیبا.

یونگ، کارل گوستاو (ب ۱۳۷۷) *تحلیل رؤیا تعبیر و تفسیر رؤیا*. ترجمه رضا رضایی. تهران: نشر افکار.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۱) *آیون*. ترجمه پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی. چ ۱. مشهد: به نشر (آستان قدس رضوی).

یونگ، کارل گوستاو (الف ۱۳۷۶) *چهار صورت مثالی*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۲) *روانشناسی و دین*. ترجمه فؤاد روحانی. چ ۳. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۳) *روانشناسی و کیمیاگری*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۹) *یوگا (مجموعه مقالات)*. ترجمه جلال ستاری. تهران: میترا.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳)، *روانشناسی و شرق*، ترجمه لطیف صدقیانی، چ ۱، تهران: جامی.

References

- Akbarzadeh, Samaneh. 2010. "Tahlil-i Hizar-u Yik Shab bar asas-i Kuhanulgu-ha-yi Anima va Animus az Nazar-i Jung," Master's diss., Ferdowsi University of Mashhad. [in Persian]
- Anjavi Shirazi, Abolqasem. 1973. *Gul bi Sinawbar Chi Kard?* Tehran: Amirkabir Publications. [in Persian]

- Anjavi Shirazi, Abolqasem. 1973. *Qissi-ha-yi Irani*. Tehran: Amirkabir Publications. [in Persian]
- Anusheh, Seyyed Mohammad. 2004. "Northrop Frye va Surat-ha-yi Azali ya Kuhanulgu-ha-yi Adabiyat" *Journal of the Faculty of Humanities, Semnan University*, no. 8: 9-26. [in Persian]
- Bilsker, Richard. 2008. *On Jung*. Translated by Hossein Payandeh. Tehran: Ashiyan Publications. [in Persian]
- Chawqadi, Zaynab. 2013. "Tahlil-i Nimud-ha va Kuhanulgu-ha dar Dastan-i *Samak-i Ayyar* bar Asas-i Nazariyyi-yi Jung." PhD diss., University of Isfahan. [in Persian]
- Delachaux, Marguerite Loeffler. 1987. *Le Symbolism des Contes de Fees*. Translated by Jalal Sattari. Tehran: Tus Publications. [in Persian]
- Gazmeh, Atefeh. 2011. "Naqd-i Kuhanulguyi-yi Dastan-ha-yi *Hizar-u Yik Shab*." Master's diss., al-Zahra University. [in Persian]
- Haddadian, Somayyeh, et al. 2018 "Tahlil-i Kuhanulgu-ha-yi Pir-i Khiradmand dar *Kilili va Dimni*." *Nasrpazhuhi-yi Adabi Persian* 21, no. 43: 45-62. [in Persian]
- Hollis, James. *On this Journey We Call Our Life*. Translated by Morteza Nazari. Tehran: Life's Culture Foundation. [in Persian]
- Hosseini, Hajiyeh Baygom. 2017. "Tahlil-i Kuhanulgu-ha dar Afsani-ha-yi Nayshabur bar Asas-i Nazariyyi-yi Jung." Master's diss., Hakim Sabzevari University. [in Persian]
- Jabri, Susan, and Yusofi, Sahar. 2015. "Khishkari-ha-yi Mushtarak-i Ingari-ha-yi Kuhanulguyi dar Qissi-ha-yi Irani-yi Safar." In *Majmu'i Maqalat-i Duvvumin Kungiri-yi Baynulmilali-yi Zaban va Adabiyat-i Persian, Danishgah-i Shahid Beheshti*, 196-210. Tehran: Hammihan Publications. [in Persian]

۷۶ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازیوند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

- Jung, Carl Gustav. 1994. *Psychology and Alchemy*. Translated by Parvin Faramarzi. Mashhad: Astan Quds Razavi. [in Persian]
- Jung, Carl Gustav. 1997. *Four Archetypes: Mother, Rebirth, Spirit, Trickster*. Translated by Parvin Faramarzi. Mashhad: Astan Quds Razavi. [in Persian]
- Jung, Carl Gustav. 1998. *Dream Analysis: Notes of the Seminar Given in 1928-1930*. Translated by Reza Reza'i. Tehran: Afkar Publications. [in Persian]
- Jung, Carl Gustav. 2000. *Yuga (Jung's Collected Articles)*. Translated by Jalal Sattari. Tehran: Mitra Publications. [in Persian]
- Jung, Carl Gustav. 2003. *Psychology and Religion*. Translated by Fu'ad Rawhani. Tehran: Scientific and Cultural Publications Company. [in Persian]
- Jung, Carl Gustav. *Aion: Researches into the Phenomenology of the Self*. Translated by Parvin Faramarzi and Fereydu Faramarzi. Mashhad: Behnashr (Astan Quds Razavi) Publications. [in Persian]
- Jung, Carl Gustav. *Psychology and the East*. Translated by Latif Sedqiyani. Tehran: Jami Publications. [in Persian]
- Jung, Carl Gustav. 1998. *Man and His Symbols*. Translated by Mahmud Soltaniyeh. Tehran: Diba Publications.
- Mesdaq Bahari, Hamed. 2011. "Barrarsi-yi Kuhanulgu dar Afsani-ha-yi Gilan." Master's diss., University of Gilan. [in Persian]
- Moradi, Mahtab. 2014. "Tahlil-i Kuhanulguyi-yi Tavallud-i Dubari dar Adabiyat-i Amiyani-yi Mu'asir bar Asas-i Maktab-i Jung." Master's diss., Razi University. [in Persian]
- Musavi, Zaynab. 2017. "Barrasi-yi Kuhanulgu-ha-yi Qissi-yi Hossein Kurd-i Shabistari." Master's diss., Ilam University. [in Persian]

- Payandeh, Hossein. 2003. *The Discourse of Critique*. Tehran: Ruznegar Publications. [in Persian]
- Paykani, Parvin. 2014. "Barrasi-yi Kuhanulgu-ya-yi Darabnami-yi Tarsusi." Master's diss., Ilam University. [in Persian]
- Pearson, Carol S., and Marr, Hugh k. 2009. *What Story Are You Living?* Translated by Kaveh Nayyeri. Tehran: Life's Culture Foundation Publications. [in Persian]
- Piruzkhah, Azadeh. 2013. "Barrasi-yi Qissi-ha-yi Hizar-u Yik Shab az Manzar-i Kuhanulgu va Nimudpardazi." Master's diss., Allama Tabataba'i University. [in Persian]
- Purkawsari, Zahra. 2017. "Tahlil-i Bunmayi-ha-yi Izadgiyahi dar Qissi-ha-yi Amiyani-yi Irani bar asas-i Naqd-i Kuhanulguyi." Master's Diss., Tarbiyat Modarres University. [in Persian]
- Raisi Sarhaddi, Fariba *et al.* 2019. "Tahlil-i Kuhanulguyi-yi *Suvashun*." *Pazhuhishnami-yi Urmazd*, no. 46: 280-303. [in Persian]
- Rawhani Seraji, Seyyed Hossein, *et al.* 2018. "Kuhanulgu-yi Madar-i Misali dar Qissi-ha-yi Mashdi Gulin Khanum ba Tikyi bar Nazariyyat-i Jung." *Adabiyat-i Irfani va Usturishinakhati* 14, no. 52: 211-247. [in Persian]
- Ronaldo, Madiuro J, and Wilright, Joseph B. 2003. "Archetypes and Archetypal." Translated by Behzad Barekat. *Organon*, no. 22: 281-282. [in Persian]
- Segal, Robert Alan. *Myth: A Very Short Introduction*. Translated by Farideh Farnudfar. Tehran (Hekmat-e Sina) Basirat Publications. [in Persian]
- Sharifnasab, Maryam. 2015. "Vakavi-yi Chand Kuhanulgu dar Asar-i Abutorab Khosravi." *Adabiyat-i Parsi-yi Mu'asir* 5, no. 1: 21-42. [in Persian]

۷۸ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۱، روایت خردمحور و قدرت‌محور بازیونند قهرمان در قصه‌های ایرانی (نویسنده: سوسن جبری)

- Snowden, Ruth. 2014. *Jung: Key Ideas*. Translated by Afsaneh Shaykh al-Islamzadeh. Tehran: Ata'i Publications. [in Persian]
- Tabrizi, Gholamreza. 1994. *Nigarish-i bar Ravanshinasi-yi Jung*. Mashhad: Javdan Kherad Publications. [in Persian]
- Yusofi, Sahar. 2015. "Barrasi-yi Kuhanulgu-yi Safar-i Qahraman dar Qissi-ha-yi Amiyani-yi Irani." Master's diss., Razi University. [in Persian].
- Zarei, Maryam. 2015. "Barrasi-yi Numud-ha-yi Kuhanulguyi dar *Kilidar-i Dawlat'abadi*." Master's Diss., Babulsar Islamic Azad University. [in Persian].